

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228711

UNIVERSAL
LIBRARY

OUP - 880-5-8-74-10,000.

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. ۱۹۱۵۰۱۹۷

Accession No. P 174

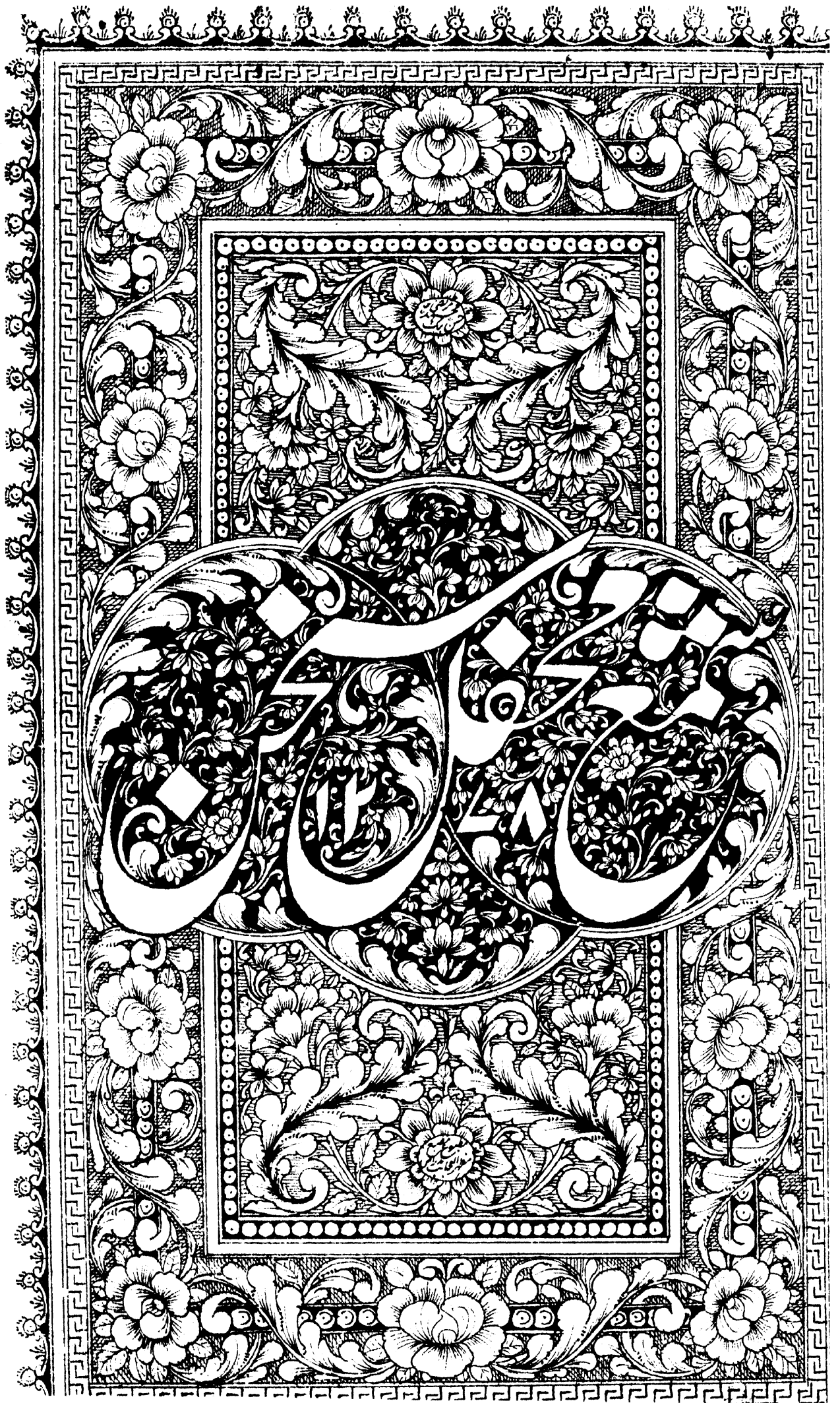
Author ش

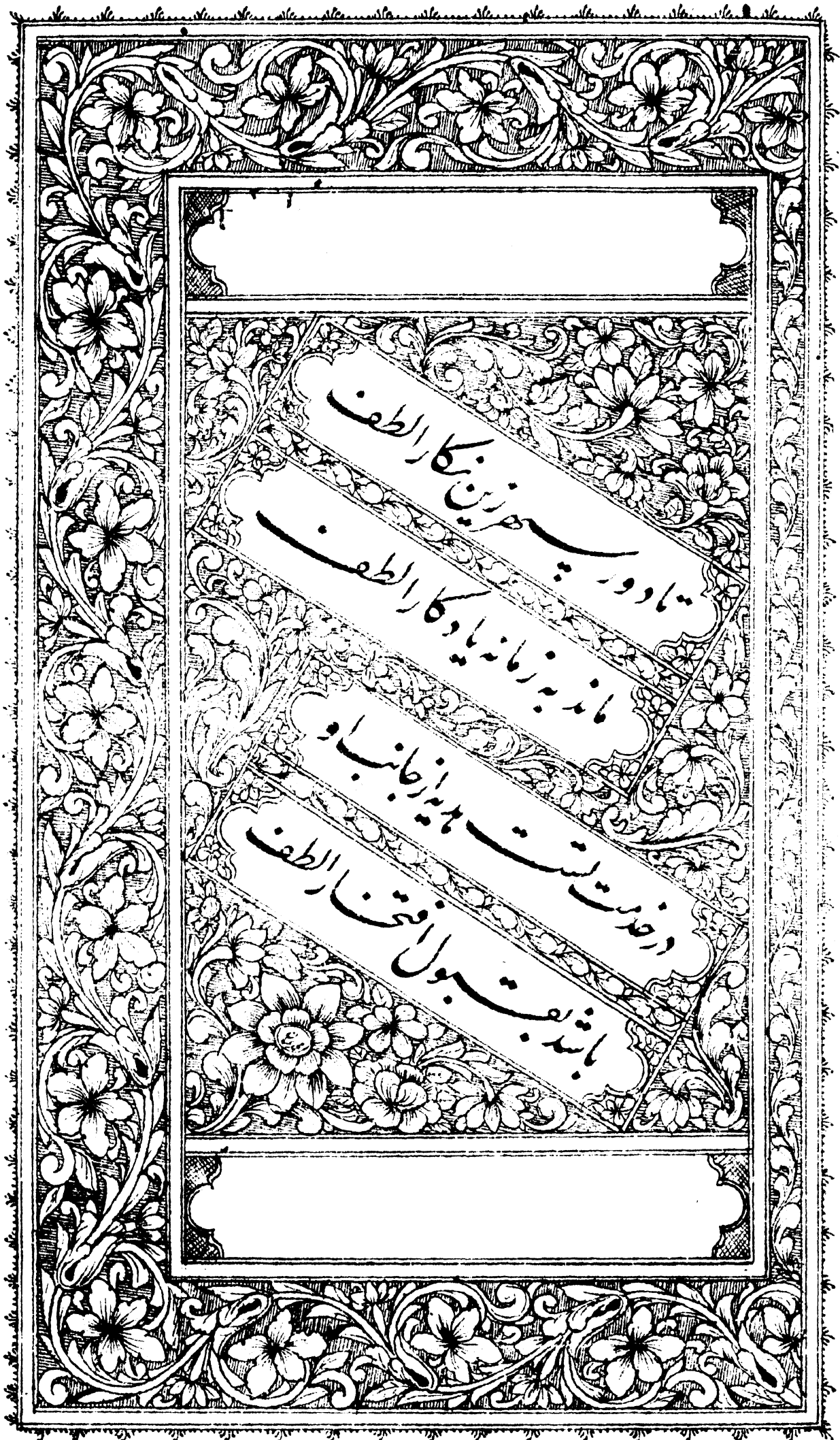
الكاتب، عبد اللطيف

Title

شرح مختصر

This book should be returned on or before the date last marked below.





میزین کار الطف

میاد و بیاد کار الطف

ماند بزمانه یاد کار الطف

در خدمت پادشاهان و پادشاهان

باشند بول افغان الطف

فہرست نامی شہری منید رجکناک شہر محفل ہجر

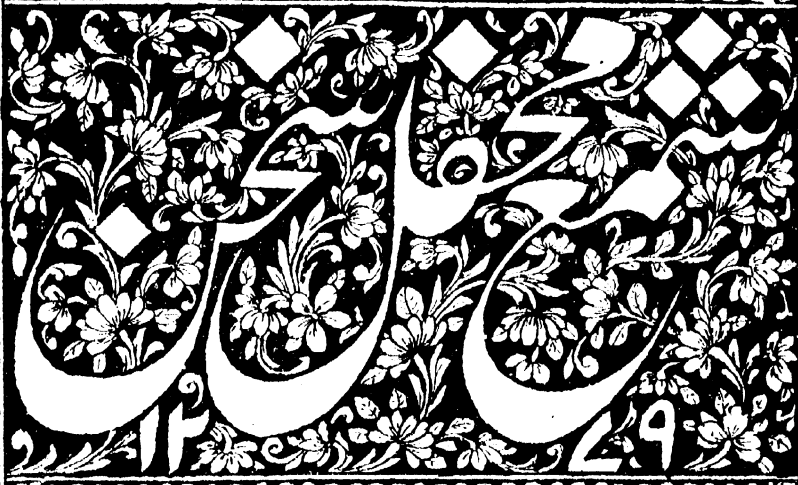
۲۲	شہید شاہ عبدالخالق قادری خلیفہ	حروف الخا	۷	محمد عبدالغنی خان امیر	حروف الالف
۲۹	دیوبی پرشاد	حروف الدال	۱۰	حکیم اختر علی اختر	دیگر
۲۹	سید درویش ذہین علی	حروف الدال	۱۱	محمد علی الفت	دیگر
۲۶	غلام محی الدین خان جا	حروف الراء	۱۱	سید افضل علی	دیگر
۳۳	میرزا اللہ حسین	دیگر	۱۱	سید عبداللطیف الطغ	دیگر
۳۳	غلام عبدالرشید	دیگر	۱۸	سید جمال الدین بصرت	حروف الباء
۳۲	محمد رحمت اللہ	دیگر	۱۸	شاہ غلام محمود ثائب	حروف التاء
۳۲	حسین رضا	دیگر	۱۸	محمد تقی حسین	دیگر
۳۲	محمد زین الدین زاہر	حروف الزاء	۱۹	میر ہدی الحسنی ثائب	حروف الثاء
۳۵	حکیم سعد الدین سعد	حروف السین	۱۹	سید عبدالجلیل	حروف الجیم
۳۵	سید محمد سعید	دیگر	۲۰	جعفر سید	دیگر
۳۵	سید عبدالستار بنین	دیگر	۲۱	مولوی ابوالحسن	حروف الحاء
۳۶	حکیم گدازش خان شاعر	حروف الشین	۲۱	میر ابوالحسن	دیگر
۳۶	محمد صادق حسین شریف	دیگر	۲۱	عبدالحمید	دیگر
۳۷	محمد شرف الدین شرف	دیگر	۲۲	حرمت علی شاہ	دیگر
۳۸	محمد عبدالصمد	حروف الصاد	۲۲	حسین	دیگر

۳۸	محمد ضیا الدین ضیا	حرف الصاد
۳۸	محمد حمید الدین طالب	حرف الطاء
۲۷	محمد ظہور اللہ ظہور	حرف الظا
۲۵	محمد خواجہ بادشاہ عبرت	حرف البعین
۲۸	حاجی محمد علی	دیگر
۵۰	سید محمد عبد اللہ	دیگر
۵۰	محمد علی	دیگر
۵۰	محمد عظیم	دیگر
۵۱	میر محمد علی	دیگر
۵۱	حاجی میر عباس علی	دیگر
۵۲	سید عبد الغفور غربت	حرف البعین
۵۲	سید محمد فرقت	حرف الفاء
۵۲	میر غلام حسین قاصر	حرف القاف
۵۵	میر کاظم حسین	حرف الحاء
۵۵	سید قاسم بھار گنج محنی	دیگر
۵۵	سید ابوتراب لطف	حرف اللام
۵۶	حافظ صدر الاسلام خان	حرف الیمین

۵۹	محمد عبد الصمد خان ماہر	دیگر
۶۱	غلام دستگیر صدیقی مسعود	دیگر
۶۲	محمد بہاء الدین مروت	دیگر
۶۸	سید بہاء الدین محبت	دیگر
۶۹	مولوی سید احمد درانی مشتاق	دیگر
۶۹	محمد حسین محی الدین مست	دیگر
۷۰	معلم بادشاہ	دیگر
۷۰	سید مصطفیٰ	دیگر
۷۱	غلام محی الدین	دیگر
۷۱	محمد الدین بادشاہ	دیگر
۷۱	مرتضیٰ حسن بیگ	دیگر
۷۲	سید شاہ نظام الدین قادر	حرف النون
۷۳	سید پیر نادر	دیگر
۷۹	محمد ولی اللہ ولا	حرف الواو
۷۹	سید احمد ہمت	حرف الہاء
۸۰	محمد یعقوب یمن	حرف الیاء

سخن بانندی دار | جلو منت دبدر دار

مولف واقف اسرار علم و فن عارف رموز شعر و سخن مخفوشیرین
بیان یکتای شعراے زمان نکتہ سخن و قایق آگاہ فصاحت کزین
بلاغت دستگاہ نادر العصر کامل الدیر فضیلت مند عظمت بیوند
جناب اکرم و اشرف سید عبداللطیف صاحب الحسینی متخلصین لطف مستی



کہ بحال فصاحت و بلاغت و اقسام صنایع و بدایع مطبوع و منظور کا فہ
انام و جمیع افراد خاص و عام گردیدہ نظر پر و فور خواہش
اجاب روزگار و مشایقان ہر دیار من عجب ذائقین
ارادت کزین سید محمد جمال الدین عفی اللہ عنہ

مصنوع ترظیر العجایب در اسرار طبع و تنام
درین پیر طہر العجایب در اسرار طبع و تنام

چهارمادون

۸۹۱۵۵۱۸
ع - ۳

۱۷۴

P 174

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وز نعت رسول یافت جودت دولت
شادی دلم فرود نوبت نوبت

از حمد خدا گرفت خیرت شوکت
که حمد مرا نخواست که جلوه نعت

شادی باد نظار گیان این شادی خانه تفریح را که از آراستگی انتظام محافل معانی سرور انگیز
مرا - و از پیراستگی سرانجام تکلفات صنایع مسرت غیر مستیست - باعث تمیز
ایوان عشرت نشان جلوه گری انوار شین لائانی شادی میمنت آبادی صاحبزاده بند
اقبال - صاحب جود و نوال - شمع انجمن و انانی - نور با صره بینانی - گوهر درج عظمت -
اختر برج سعادت عنوان صحیفه شهبامت - دیباچه کتاب کرامت - گل گلزار مردمی پیل
شاخسار دلاوری - جلای مدقه دولت - بهار حدیقه سلطنت - جوهر تیغ خجرات و جیات
تیزی حسام دلیری و شهبامت - مهر سپهر رفعت و منزلت - ماه برج ثبت مرتبت
آب گوهر دریای عزت و نامداری - رنگ یاقوت معدن عظمت و بختیاری - ناصب اعلام
نیک خصالی - رافع رایات خوش مقالی - اورنگ نشین کشور فرست و نکته دانی - محلل را

اقلیم کیمست و دقیقه گزینی - غزه ناصیه بلاغت - قره ویده فصاحت - چراغ دو دو مہانت
 و جوانمردی - فانوس ایوان حمیت و نیک نهادی - فرزندہ لواہی داووسخا - نوازندہ طبل
 فیض و عطا - حاکم اقلیم کرم گستری - فرمان وای کسور خلق پروری - ابر نیسان حاجت روا -
 ناخن انگشت مشکل کشائی - رونق چمن بہت - نصارت گلشن سلطوت - ستون نابی بری
 باب سرای سروری - فخر امرای روزگار - سر حلقہ ارباب عز و وقار - امیر دوران حاکم
 زمان - سکندرشوکت - دار اصولت - حمشید چشم - فریدون شیم - سعادت قرین -
 شہامت آگین - عالی ہمت - والاہمت عظمت نشان - رفیع امکان - دریا نوال - نیکو خصالت
 فیاض بی نظیر جامی برناو پیر - خورشید کلاہ - کیوان بارگاہ - چشمہ فتوت - منبع مروت
 کردون وقار - عالی تبار - امیر کسری نظیر - روشن ضمیر فیض تخمیر - عمدہ عمدگان - جرات نشان
 جناب رفعت مآب - عظمت انتساب - حضرت نواب عمدہ الدولہ محمد نواز اللہ خان بہادر
 جرات جنگ و ام اللہ طلال جلالہ و ضاعف اقبالہ - خلف الصدق حضرت نواب عظیم جاہ سراج
 الامر عمدہ الملک ہمدانولہ محمد علی خان بہادر ذوالفقار جنگ مدظلہ العالی فرزند نواب
 رحمت مآب - رئیس کرناٹک - امیر الہند و الاجاہ امیر الامرا دار الملک عظیم الدولہ محمد عبدالعلی
 خان بہادر شوکت جنگ سپہ سالار - ابن نواب امیر الامرا دار الملک روشن الدولہ حافظ محمد بیگ
 خان بہادر جنگ - ابن فرمان وای پائین گہاٹ - نواب امیر الہند و الاجاہ عمدہ الملک
 اصف الدولہ محمد علی خان بہادر ظفر جنگ سپہ سالار بہت کہ نام عمدہ آن سرد فرزند عابد نورنگار
 افسریت بر سر دولت موفور - و تارک پایہ بلند آن سرآمد اہل وقار تیری بہت بر این سپہ نور
 دریای بہت لاثانیس موج زین جبارت و بہاوری - و در عمد حمیت بی نظیر شش نعرہ انگیز
 جرات و لاوری - رنگ آمیزی فیض عجمی شش بہا و فرای گلشن ہر پنج - مشک پیزی خلق

گرمش معطر ساز مشام دوست و دشمن - بندی ستم فکر سا نازینه گستان رفعتش نارسا پسته
 زمین فهم و ذکا بگل کنی تفکر عاوی رفتش آسان فرسا - خطوط کف زربختش نقش حسین
 جو دو نوال است که ازان جل عقده و لها تعبیر کند - و صفحه ناصیه ضیا مایه اش لوح قسمت بجا
 و اقبال است که بران قرعه نقول بچند رند -

مثنوی

گل گلزار اقبال و سعادت چراغ خانه و الانزاد بهار روضه شایستگیها فروع خست طالع بندی بیاض دیده فهم و فراست بجز عهد گهیا بی بسا در چون نام او است ذات او یگانه بود تا چرخ و مهر و کوكب خدا بروی شفیق و مهربان یار	دور ریای ابلال و کرامت تکمین خاتم نیکو نهاد نگار چهره بایستگیها ضیای کوكب اقبال مندی سواد کیسوی عقل و کیاست خطابش عمده الدوله بسا در ندارد همسر خود در زمانه بود تا روز روشن در پس شب بالطف مهر و لطفش بی کران یار
---	--

چنانچه رئیس مملکت عظمت و اقبال - جلال سنجاه و جلال - سر اج انجمن امارت
 عمده ممالک کرامت - سدید بشه دولت - ذوالفقار معرکه صولت - زیب
 اکھیل شمیری - زینت سر بخت یاری - مرکز دایره خلافت قطب فلک
 ریاست - خرد پروردانش شروه - سکندر شوکت دارا شکوه - نور دیده مملکت
 سالاری نور دیده سلطنت و داری - پیر برج حکومت فرمان روانی گوهر درج

<p>چه خوش قطعات تاریخ و قصاید کجای بنی طبع حریفان بیای خامه بیسزاد و بسنگ خط خوشش چو خط خوبرویان زهی نظمش که گسترده است دامی در الفاظش معانیهای دلکش غرض هر قطعه و هر نظمش الطف</p>	<p>که حسن گلرخان بروی شمارست نبیا یکدم درین گلشن بهارست چو این پرکاری و نقش و نگارست بگلزار نقش سجسته زارست دل اهل سخن در روی شکارست نهال و کبری را برگ و بارست بخونی با بستان صند و چارست</p>
---	--

از آنجا که من شیفته نظاره خوبان سخن - و اله تماشای نیکوان علم و فن - بلبس گلزار حکمت آموز
 پروانه شمع بهره اندوزی - خار صحرائی بچمدانی - خاشاک کوی جمل و نادانی - اهر بندگان
 مقب پسید عبد اللطیف حسینی و متخصص الطف - عفا الله عنه - خورده شوق صحبت
 پر رویان کلام موزون و طالب مقارنت شوخان معانی نزاکت مشحون ششم - بخواستم
 که اوراق منظومات تنبیهت چنین تقریب شایسته بسان کواغذرد دست بدست برآگنده
 شود - و بر و رایام از دست برد و حوادث زمانه یکبارگی از دست زمانیان را بیکان رود بلکه
 می باید که مانند اوراق گل جلد در یک شیرازه ماند و جمعیتش شایسته گلگشت آن را بفرج تا رسد

قطع

<p>نادر فلک زمانیان را باشد بزمانه یادگار ه</p>	<p>افتد عجب متاع در کف زین شادی و شاعران الطف</p>
--	--

پس با جمیع قطعات و قصاید و غیره که از ذریعه تلاش و جستجو بدست افتاد و در دو جلد و این
 نیکو ترتیب داده به شمع محفل سخن که هم نام و هم تاریخ است موسوم ساختم -

اما در ایراد اسمای شعری شیرین بیان عایت ترتیب حروف تبحر منظوم و مناسب
افتاد یعنی است که از تقدیم و تاخیر اسمی بر اسمی بواجب است و بر روی خاطر می نخواهد گشت

رباع

از خوان طیل نان بکام هم بر ما
آن جمله ضیافت شکم بود و لطف
وزمانده کلیم من و سلموی
این است ضیافت طبایع از ما

باسم العظیم و محمّد بنی الکریم علیهما السلام

حرف الالف

رقم زده سر و قدر عاید زمان منتخب امرای رفیع المکان پیشرو قافلہ ارباب فضیلت
صدر شین انجمن اصحاب خبرت - غازه ابروی سخنوری - گلگونہ رخسار مکتبہ پروری
سرمد ویدہ صنایع عجیبہ - خال جهره بدایع غریبہ - بہار گلشن خلق و تہذیب - آب و تاب
گوهر امتیاز و تادیب - سعادت منظر بہ طالع سکندر - گیتای عالم - یگانہ بنی اوم
روشن مزاج - جووت امتزاج - فاضل بن نظیر - محمد عبدالغنی خان
التخلص امین - ذات فایز البرکاتش مورد و افضل الہی و مجمع کمالا نامتناہی باد

قصیدہ

منحی مباد کہ بہر یک شعر این قصیدہ حمیدہ بلاغت و ثقیفہ مستلبر صنعتی و مضمون بہر کیفیت است
کہ خاطر میندہ را شکفتگی نازہ و طبع فہمت در دست بی اندازہ می افزاید

در صنعت رعیت استہلال

بہر کشیدہ عروس همان بہ خلعت نور
کہ رنگ مہر ز شادی است جلوانظہر

در صنعت مراعات النظیر

این قصیدہ بخط حضرت
نواب علی قلی خان بہادر در نظر
سزا آید

باستز از نسیم سرور تازه بهار	شگفت غنچه و لها چو لاله از باحور
در صنعت مجلیس	
کتابه چشم بی مردم طرب زهره	بچشم آنکه کند گدرا به سمره طور
مصرع اول در صنعت تشبیه و مضرع دوم در صنعت لف و نشر	
زمین بنور مصابیح چون فلک گشته	چنان و این جهانند شک جنت و حور
در صنعت نو نسیم و صنعت سعال و جواب نام شادی محال	
بگفتم از ضر و این عیبت گفت شادی نور	بگفتمش که کجا گفت در محل حضور
در صنعت مبالغه	
شبهی که از بیم فیضش سحاب نشسته لبی	مهی که در شرف و رعیت است غیرت هو
در صنعت تسبیح الصفات	
شبه عظیم و جلیس سریر امیر الیند	پناه دولت و تزلزلین تاج و زین قضا
در صنعت ترصیح	
امیر عظم سردار آمران غبور	شهبیر عالم و سالار ماکان و سبور
در صنعت عاطفه یعنی بحر منقوط	
عماد ملک اسد الدوله هم اکرم او	که ورد اهل دول آمده مساو سحر
در صنعت منقوط	
بچشم شگفت فیض بخش نقش جبین	ز تیغ تیز شفق سیرتین بی فغفور
در صنعت سیاقه الاعداد	
یکم شکوه و دوم جاه و سومین حشمت	ز چار سو بحضور تو صف اصف محضو

سلسله
دو حرف غیر منقوط
بر عایت ردیف ۱۲

در صنعت متضاد	
زهر و غصه بیمار و خزان خوش و بخور	زرم و زرم تو مرغ و زهره خائف و شاد
در صنعت مدح موصیه	
ناید آنچه در یادلی کفش فیضان	دم طراز گنبد باید بج یاد حضور
در صنعت مقطع	
دل از روی در داور سزوی دارد	از ان روی اوب آوردم در راز دور
در صنعت ربطا یعنی یک حرف منقووط و یک غیر منقووط	
شهی که پایه بلندتی وی سزود بر رخ	صفات و شان وی آید زمین کجا عبور
در صنعت فوق النقط	
غرض نمود شبه مانع فرزندش	که هست نور نظر و از نزهت منظور
در صنعت اشتقاق	
عماد و قصر شرف نام عمده الدوله	که پیش معتقدان شد بعدگی مشهوره
در صنعت لف و لشر مرتب	
نشاط و بخت و فرخندگی بود اود	ز بزم و سندنشدن بخت و فور
مصرع اول در صنعت معاد و فوق النقط و مصرع ثانی در صنعت دو نقطه تحت حرف رابع از اول و دو فوق رابع از آخر	
خوشا و فور نشاط و نشاط تازه اوا	اوامی اهل سرود و سرود طبعیت
در صنعت مکرر و مراعات التظیر و نصف مصرع	
چمن چمن گل و چمن جهان جهان مردم	زمین زمین شده نعمت موج موج مردم

در صنعت استعاره

چون آفتاب که بپوشش شام تازه شود / طرب ز شادوی فرخنده بخت نگار بود

در صنعت ایجاز

نتار کرد و چون عهد گهر ز روی نیاز / هزار نظم شریا فلک بنظم امور

در صنعت تاریخ

سروش از سرب بخت کفایت نور عظیم / چو بهر سال نمودم تفکر موفور

در صنعت حسن مقطع

امین کن بکلام خجسته ختم سخن / بر آرد دست دعا و جناب پت غفور

در صنعت متصا در

به بز نگاه جهان تا ترانه شادی است / ز سائبان سپهرت تا جهان محصور

در صنعت تفسیر

سپهر ملک و سریر و زمان بکام تو بود / ز نصر و فتح و بقا و بد و سنین شهو

در صنعت طبع

همیشه چتر بر خلق باد سایه تو / بفضل ایدک الله دائماً بسرو

دیگر

طبعاً و فرزندۀ لوای و انانی و حکمت - فرزندۀ شمع تشخیص و حدیث - فواره چشمه
خبرت در انانی - نگین فایده فراست و شناسائی - معالجات امراض انانی - دافع علل
چهره افروز علوم متنوعه - تجربه آموز پیران جهان دیده - آبر و بخشش و ایثار سخن نگین گوهر گران
بهای بحر عزت و ملکین خوش خلق - یکانۀ آفاق - کرم ازلی - حکیم اظہر علی

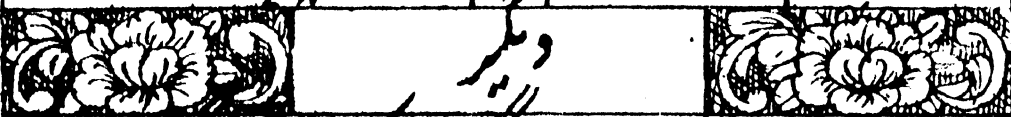
و کبیر

متخلص به اظہر صاحبِ عظمت و فائز برکت ہاؤ۔

قطع

بشعبان بخت و دویم روز شنبہ
زہی تاریخ بزم عمدہ شادی
برسم پیر ز امر حق تبارک
بگفت اظہر یہ عشرت مبارک

اسکی

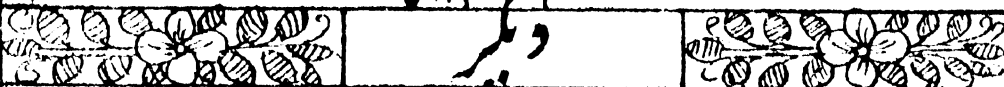


طبعا و طوطی بوستان شیرین سیاح بیل گلستان نکتہ دانی اب رنگ چمن صحافت
بلاغت محمد علی متخلص بہ الفت مقصد مند و سعادت پیوند ہاؤ

قطع

بمکد اند چون شہزادہ ما
زر روی مین سالش گفت ہاتف
بہ تخت نوشتہ ہی بہت مسرور
زہی شادی شدہ نور علی نور

اسکی

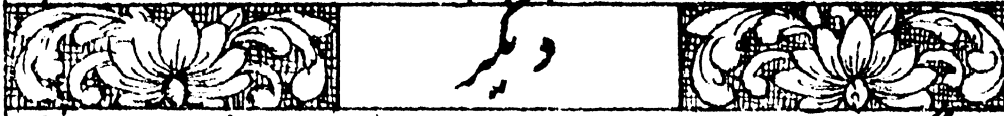


طبعا زاد گوہر گوشن نازک خیالی جوہر تیغ خوش مقالی قاعدہ دان نزاکت
سخن پروری سید افضل علی سترہ بیہ

قطع

چو زیب سند نوشاہی مد عمدہ الدو
شہنشاہِ حقیقی گرد ہد شاہی عجب نبود
عیان و ہر ہما نداری شدہ با زینت سامان
بیا بخت مبارک شد ہما یون قال سال آن

اسکی



پریان کوئی فروزندہ این شمع محفل سخن خادم سند آریا این سخن خوشہ چین سخن
ارباب کمال ذلہ بردار ماندہ اصحاب قیل و قال و صفت فیض سخنان معانی برسند

تاریخ نکته فہمان مضامین و لبستہ سیمحمدان اصف سید عبداللطیف الحسینی
متخلص بہ الطف عفا اللہ عنہ و غفرلہ

قطعہ تاریخ عقد نکاح سعادت مصباح کہ بتاریخ و ہجرت فی القعدہ
۱۲۶۶ ہجری مفت نہ روز جمعہ جلوسہ ظہور یافت

بیمت چونکاح تو منفرد گردید
دلم گفت بہ آداب سال تاریخش
بروز اسعد و تاریخ نیک وقت صحیح
کشاوہ عقدہ دلہا چوبست عقد نکاح

اولہ قطعہ تاریخ تیارمی شادی بمیت بادمی مدوح

جناب عمدۃ الدولہ بہادر
کرم زان دم کہ عقد ازدست تو بست
ترا شادی عمدہ شد چون منظور
زالطف عمدہ تاریخش برآمد
تو عمدہ گوہری والا نہادی
ہزاران عقدہ دلہا کشادی
بہ تیارمی عمدہ حکم دادی
مبارک عہد تیارمی شادی

اولہ قطعہ تاریخ عقد جلوسہ مبارک و مسعود

عقد مسعود تراست چہ تاریخ سعید
روز پنجم بود و سال سعادت مقرون
کہ ہشتم سحر پشم سوم باشد
ہشتم ہشتمی از سوم و سوم باشد

پوشیدہ ماند کہ قائل درین قطعہ ما قبل ہر یک سوم عدد لفظی محذوف و عقد نہادہ یعنی
از ماہ ہشتم کہ ماہ شعبان است صبح روز ہفتم عشرہ سوم کہ مقصود از ان تاریخ ہشتم
بود و پنجم ہفتہ کہ روز پنجم شبہ است سال ہشتم عشرہ ہشتمی از صد سوم ہزار و دوم کہ
از ان کثیرارود و صد و ہفتاد و ہشت باشد و عبارتش خیابن میشود کہ وقت صبح تاریخ
ہست و ہفتم ماہ شعبان و پنجم شبہ سال کثیرارود و صد و ہفتاد و ہشتم سحر ہی عقد مسعود

حروف مقطعات

۱- ا	۲- ب	۳- پ	۴- ت	۵- ث	۶- ج	۷- ح	۸- خ	۹- د	۱۰- ذ	۱۱- ر	۱۲- ز	۱۳- س	۱۴- ش	۱۵- ص	۱۶- ض	۱۷- ط	۱۸- ظ	۱۹- ع	۲۰- غ	۲۱- ف	۲۲- ق	۲۳- ک	۲۴- گ	۲۵- ل	۲۶- م	۲۷- ن	۲۸- هـ	۲۹- و	۳۰- ی
------	------	------	------	------	------	------	------	------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	--------	-------	-------

منفرد گردید
 وله قطعه تاریخ حسن نصیر ام شادوی میمنت آباد

خط شادوی چویافت آن مدوح
 عیش شد بر ملت ز تا مرغ
 ظاهر از خامه ام لطف سرز بدیع
 شادوی کام بخش شد تاریخ
 ازین قطعه سواهی ماده تاریخ اعداد تاریخ بدو گویند برمی آید - یکی از اجتماع حروف اوائل
 بر چهار مصرع - و دیگری از اجتماع حروف او اخر بر چهار مصرع -

وله قطعه تاریخ مبارکبادوی شادوی میمنت آبادی

چو با صد ز بهار ترکیب دادوی
 چمن فرمود لطف سال تاریخ
 مبارک باد این ترکیب شادوی
 ۱۳۷۱
 ۱۹۱۹
 ۱۸۶۲

برای روشن ازک مزاجان روشن باد - که قطعه نذر پنج قسم سنوات محتوی است
 یعنی سده بر باریت که در هندوستان راج است از اعداد حروف مصرع اولی برمی آید
 دوم سده جلای که در فارس راج است - از اعداد حروف مصرع ثانی برمی آید سوم
 سده عیسوی که از اعداد حروف مصرع ثالث برمی آید - چهارم سده هجری مقدمه
 که از اعداد حروف مصرع رابع برمی آید - پنجم فصلی که از اعداد حروف اوائل
 او اخر بر چهار مصرع برمی آید - سواهی این نیز باید دانست که جمله حروف این قطعه سحر کار
 بقناد و نه است که از آنها با رعایت ترتیب دوازده صنایع نادره جلوه ظهوری نموده

اول با اجتماع حروف اول - و پنجم - و بیستم - و نهم - و چهاردهم - و سوم -
 و بیست و چهارم - و بیست و هشتم - و نوزدهم - و دوم - و سوم - و چهارم -
 و پانزدهم - و چهل و هشتم - و یازدهم - و پنجم - و نیز چهل و نهم - و پنجاه و چهارم -

و بیست و هشتم - و نهم - و هفتم - و چهل و دوم - و چهارم - و سی و نهم - و بیست و نهم
و سی و پنجم - و هفتم - این عبارت بر می آید -

جلوه شادی جناب نورالدخان بجاور

که نام مایون نوشاه عالی جاه است ثانی از اجتماع حرف چهارم - و بیست و هشتم
و پنجاه و دوم - و هشتم - و بیستم - و نهم - و چهاردهم - و سی ام - و چهل - و پنجاه و یکم
و پنجم - و سی و دوم - و بیست و هشتم - و سی و نهم - و نیز پنجاه و دوم - و دوم -
و سی سوم - و شصت و چهارم - و نیز نهم - و دوازدهم - و هفتم - و یازدهم - و چهل و ششم
و پانزدهم - و نیز بیست و هشتم - و بیست و سوم - و سی و پنجم - و نیز چهل و ششم
و چهل و دوم - و نیز چهل و ششم - و بیست و نهم - و سی و هفتم - و نیز سی و نهم - این عبارت بر می آید
بیست و هشتم ماکه سن یک هزار و نه صد و نوزده
که ماه بندی سن را بر بکراحت است - ثالث از اجتماع حرف دوم - و نهم
و چهل - و سوم - و پنجاه و دوم - و شانزدهم - و پانزدهم - و بیست و چهارم - و پنجم
و یازدهم - و نیز پنجاه و دوم - و چهل و دوم - و بیست و هشتم - و چهل و سوم - و ششم
و بیست و سوم - و سی و پنجم - و بیستم - و سی و نهم - و چهاردهم - و سی ام - و هفتم
و سی و هفتم - و چهل و ششم - و چهل و هفتم - و نیز بیستم - این عبارت بر می آید
نهم اسفند در سن هفت صد و شصت و دو
که ماه شمسی سن جلای است - رابع از اجتماع حرف چهارم - و بیست و هشتم
و پنجاه و دوم - و ششم - و بیستم - و نهم - و شانزدهم - و سی ام - و چهل - و پنجاه و یکم
و سی و سوم - و بیست و یکم - و یازدهم - و چهل و ششم - و هفتم - و سی و هشتم

و پنجاه و دوم - و دوم - و پنجم و یکم - و سی و دوم - و بیست و هشتم - و دوازدهم -
 و سوم - و سی و یکم - و نوزدهم - و سی و سوم - و چهاردهم - و پنجاه و پنجم - و بیست و نهم
 و بیست و چهارم - و نوزدهم - و هفتاد و هشتم - و نوزدهم - و بیست و سوم -
 و هفتاد و یکم - و نوزدهم - و بیست و هشتم - و سی و پنجم - و نوزدهم - این عبارت بر می آید
 بیست و هفتم فیبری سن یکزار و بیست و شصت و دو -
 که ماه انگریزی و سن عیسوی است فاس از اجتماع حرف چهارم - و بیست و هشتم
 و پنجاه و دوم - و بیست و نهم - و شانزدهم - و سی ام - و پنجم - و چهاردهم
 و بیست و یکم - و بیست و هفتم - و یازدهم - و سوم - و پنجاه و پنجم - و نوزدهم
 و دوم - و پنجم و یکم - و سی و دوم - و بیست و هشتم - و دوازدهم - و سوم - و سی و یکم
 و پنجم و بیست و چهارم - و نوزدهم - و بیست و سوم - و سی و پنجم - و نوزدهم
 و بیست و سی و نهم - و پنجاه و یکم - و هفتاد و یکم - و بیست و نهم - و سی و هفتم
 و نوزدهم - و نوزدهم - و هفتاد و بیست و نهم - و بیست و هشتم - این عبارت بر می آید
 بیست و هفتم شب برات یعنی شعبان سن یکزار و صد و هشتاد و بیست
 که ماه قمری و سن عیسوی است فاس از اجتماع حرف نهم - و پنجم و سوم - و بیست
 چهارم - و بیست و هشتم - و پنجم - و پنجم و پنجم - و سوم - و پنجاه و دوم - و بیست و هشتم
 و نوزدهم و دوم - و دوم - و سی و سوم - و سی و دوم - و سی و نهم
 و دوازدهم - و پنجم - و بیست و سی و پنجم - و پنجم و بیست و سوم
 و سی و هفتم - و نوزدهم - و نوزدهم - و پنجاه و یکم - و بیست و هفتم - و پنجم و بیست و هفتم
 و نوزدهم و بیست و سی و هفتم - و بیست و چهارم - این عبارت بر می آید

هفدهم ماسی سن یک هزار و دویست و هفتاد و یک

که ماه اروی و سن فصلی است سیابع از اجتماع اعداد حروف اول و آخر مصرع اولی که
 ج ح است و حرف اول مصرع ثانی که ج است و حرف آخر مصرع ثالث که ح است
 و حرف اول مصرع رابع که م است سال تولد مبارک ممدوح معرکه یک هزار و دویست و پنجاه
 شش هجری مقدسه باشد حاصل آید تا من از اجتماع حرف اول لفظ سوم مصرع ثانی که
 ص است و حرف آخر لفظ سوم مصرع ثالث که ف است حرف چهارم لفظ اول مصرع
 رابع که ر است نام ماه عربی یعنی صفر که در آن تولد ممدوح معرکه واقع شده پیدامی شود تا سی
 از اجتماع اعداد حرف اول و آخر بیت اول و نیز حروف اول و آخر بیت ثانی که ج می
 ۵ می باشد تاریخ ماه مذکور یعنی نسبت و ششم که روز تولد عیان گردد عاشر از اجتماع اعداد حروف
 آخر مصرع ثانی که وی باشد و یک حرف اول مصرع ثالث که ۵ است و دو حرف آخر
 مصرع رابع که وی است تعداد سالهای عمر پاپون ممدوح معرکه یعنی سی سوم که در آن
 ظهور شادی مسرت آبادی گردیده ظاهر میشود و حادی عشر از اجتماع اعداد حروف
 اول و آخر هر چهار مصرع که ج خ ج می ف خ می باشد و نیز حروف او آخر
 لفظین اولین هر دو مصرع اولی که او باشد سن یک هزار و دویست و هفتاد و هشت هجری
 مقدسه بابت وقوع جلوه گری شادی پاپون بظهور می رسد - ثانی عشر چون
 حرف اول مصرع رابع بر حرف اول مصرع ثالث افزوده بالای لفظین حسین
 مصرع اولی آورده شود مرکبی حاصل میگردد که از آن اعداد تاریخ نوشاهی ممدوح معرکه می

یعنی ممدوح معرکه

وله قصیده

سکه انفاق نکوی تو جهانگیر افتاد
 مهر یک گرده نان مانده خواران ترا
 آن کشاوه دل و عالی بمم و فیتاضی
 نیست در زمره نیکان جهان مانندت
 بخل و امساک بر بزم تو چنان به یابد
 رفعت و کنت ایوان ترا گر بین
 بی شمار از تو زانند و ز شوند حاصل نماز
 امر و نهی است عرض ذات تو جوهر باشد
 پیش و پس و لشکر و لها چی سدایق داری
 در کمال است تواضع که بود باعث مخز
 جز بهر مند تقشرب نه پذیرد با تو
 عمرة الدوله بهاد و رفیق است از آن
 اینک امر و روز بصری نشاط و عشرت
 نفع عالم بود از فیض تو چنین شاد می تو
 مسند نشیبت رشک سر پرچم شد
 استقامی که درین جشن کنی باقی است
 تا لطف صفت طبع لطیفان باشد

جمع باشند بخوان تو امیر و آزاد
 نعمت باد من و خاندان تو باد آباد
 یافت افزون طلب لب بطلک هر که کشا
 نیک دل نیک عمل نیک شیم نیک نهاد
 با سببان در و الامی تو شد بخشش و داد
 کوه از رشک بسر نشسته ز ند چون نشود
 همچنان با و متاع تو فرزند از تعداد
 خانه دین مستین را عمل است عماد
 چون نگوییم ترا سرور تسلیم و داد
 همه شاگرد و دستمند و توفی یک گشته اند
 قدر دانی بهر بسکه ترا خوش افتاد
 دولت از نسبت ذات تو شود عمده
 آسوی کام شکار است مول تو صیاد
 نفع یابی تو با فضل خدا حسب مراد
 که بود جلوه هنر چون تو مبارک بنیاد
 که ز تجمل تو خوشی و ز تو تجمل دل شاد
 لطف فریانی الطاف تو بر لطف باد

وله قطعه تاریخ به هم
 چون برآمد قسیری عمده
 دل شای زویدنش شکفت

سال عمده گداکے دل لطف
عمده رسم فقیریت بگفت

حرف الباء

طبع از مصرع بر بسته سخندانى - مطلع غزل خوش بانی - شاه بیت فصیده
فهم و فراست سید کمال الدین متخلص به بصیرت مستوجب تحسین و آفرین باد

قطعه

کرد شادی چو عمده الدوله
سالت از روی مین گفت سرش
پرشدا از عیش جمله آبادی
شده پر نور و عمده این شادی

حرف التاء

طبع از واقفیت لفظ و معنی - مایه غوامض ابتدا - کلید باب کشف و کشود
شاه غلام محمود متخلص به تائب - سالک مسالک صدق و صفا باد

قطعه

عمده الدوله کرد چون شادی
گفتم از روی آینه جانش
کام بخشى سرور انگیزی
شادی خوب نور انگیزی

دیگر

طبع از سرانیده نوای خوش گفتاری - فرازنده نوای سیکوکاری
کامیاب و این محمد ثقیب و حسین سلامت با بشارت باد

قطعه سال بشارت

چون گل شادی آن گلزار جا
نازکیهای دل اصل جهان
از رسم فیض نرودانی شکفت
عشرت شاداب سال آن گنبت

ب

ت

دیگر

حرف التا

ت

طبع عزاو بحر تواج نکتہ آموزی - گوهر تاج طبع افروزی - موجد قواعد سخن رانی - موسس
 اساس علمہ دانی - محقق کتبی عصر - مدق کجائے دہر - مطلع معارج بلند تماشای مقطع معارج
 مضمون تراشی و حیدروران فرید زمان - روشن طبیعت - صاحب فضیلت فصیح
 انصحا - ابلغ البلغا - مورد مراجع و سبب مہدی الحسینی متخلص بہ ثاقب
 ذات خستہ صفاتش باعث رونق سخن و زینت سخن باد -

قصیدہ

<p>بہرہ یابند از مقصد جہور شدہ مدراس لعشرت معمور شد بر قصیدین زرش نامور صاحب دولت و رشک مغفور این جان باہ صفت یافتہ نور بکہ شد جو دو نوالش مو فور ہوشش ستم بہر و چون کافور حق مبارک کند کش تا دم صور شادی عمدہ و عیشش رُ نور</p>	<p>شکر تہ بجان ست سرور یعنی از شادی صاحب زادہ زہرہ چون داشت دف بہر کف عمدۃ الدولہ بہادر نامش از رخ روشن چون خورشیدش چون کہ ابر درش افتد عالم گرم جرات چو بجنگی گردد جشن این شادی فرخندہ اثر گفت ثاقب سن این جشن عظیم</p>
--	--

حرف الجیم

ج

طبع عزاو فرزند ارجمند - سعادت پیوند - نور باضرہ ہوش مندی - آب
 گوہر پایہ بلندی - برخوردار لائق التجلیل - سید عبد الجلیل - فایز طوالت

عمر و زنی در جات باد

قطع

چو شد عہدۃ الدولہ را کتھذا کے
 ز نور مسترت جہان گشت معمور
 دلم سال آن گفت از روی حیرت
 چہ نو شاہ عمدہ چہ شادی پر نور

دیگر

دیگر

طبع از نو اسب کلام موزون - تازگی بخش سخن نزاکت شمعون مقبول
 اہل نر - سید جعفر - خوش کام باد -

قطع

شادی شایان تو عقد نشاط افزای تو
 عید مالور و زما مطلوب ما بیہود ما
 سال شادی ترا از روی دل طبع سا
 گفت ای ہر روز ما شادی تو مقصود ما

ولہ قضیہ بندی

عجب فیاض بہ دولت سراہی
 کہ جس سے بہرہ ور شاہ و گداہی
 نہ دیکھا ملک و گھن میں تے سا
 کوئی صاحب سخا ایسا ہواہی
 سخاوت کے حسابان جسکے لکھنے
 ویر چرخ بھی عاجز ہواہی
 تری شادی کی شادی سے جہان میں
 خوشی کا غلغلہ ہر جا پڑاہی
 عجب الوان نعمت کے ہوی سیر
 خدا کی خلق ساری جا بجاہی
 فی شادی ہوی رو سے زمین پر
 تاشا پھر کہان ایسا بناہی
 بڑے احوال غربت نظر خوب
 شہنشاہ آپ خود دل میں کہاہی
 خدا پار کھہ ہمیشہ اسکو آباد
 تمامی خلق کا پہہ مدعاہی

حرف الحجا

طبعزاد عالم بی نظیر - فاضل روشن ضمیر - نکته فہم علوم متنوعہ - دقیق ریاضیات	
فنون مختلفہ - حلال مسائل معقول و منقول - گرہ کشای شکلات فروع و اصول	
واقف سررنگارم شعرو سخن - مولوی ابوالحسن غلامرضا آموز طلبانی من بادر	

قطع

چون شہنشاہِ ماشدہ نواشاہ	غنچہ دل برنگ گل شکفت
ہائقم سال شادی عمده	آرزوی دل عظیم بگفت

دیگر

طبعزاد آرایش وہ بزم نکته گزنیان - پیرایش بخش محفل دقیقہ دنیا بہتر کارخانہ سخن میر ابوالحسن سلمہ اللہ تعالیٰ

قطع

مطر اشد چو باغ کتخدانی	دل فدوی برنگ گل شکفتہ
سنش چون خواستم از بیل منسکر	بود بید خجسته عقد گفتہ

دیگر

طبعزاد دانندہ محاورہ خوش کلامی - دریا بندہ سردار نیکنامی مقبول بارگاہ مجید عبد الحمید کامیاب مقاصد باد

قطع

جشن شادی عمده الدولہ	ساختہ فیض یاب عالم را
سال تاریخش از خوشی ہائقم	رسم شادی مبارکستہ گفتہ

ح

دیگر

دیگر

دیگر

دیگر

طبعزادِ سالکِ سالکِ طریقت - واقفِ منازلِ حقیقت عارف
حق نگاہِ حرمتِ علی شاہِ دامِ محبتہ

بیت ہندی

سیرِ اعدا فدا یرتب انام سے ابا و شادی خانہ مدام

ولہ قطعہ ہندی

تری شادی سے گلزارِ جہان میں
سن اس شادی کا کیا از روی بلبلیں
برنگ گل زمانے کا بنا دل
خوشی جم جم مبارک ہو کہا دل

ولہ قطعہ ہندی

بنا جس وقت بنا شہزادہ
ای مہ فیض تو دن رات اپنی
بخداوند عظیم و نامدی
آل و اولاد کی دیکھے شادی

دیگر

دیگر

طبعزادِ صاحبِ طبعِ جوہرِ قرین - لائقِ تحسین و آفرین - کامیاب و
مقصد مند کونین - سیدِ حسین - خوش وقت و خوش حال باد -

قطعہ ہندی

عمدہ ہی شادی شادی محل میں
سید و عاگو تاریخ اسکی
تیری بدولت ای شاہِ خوش خو
کہتا ہی تجھ کو نوشہ خوش ہو

حرف النجا

خ

طبعزادِ سرورِ آزادِ بوستانِ سخن گسٹری - دلق پوشِ خانقاہِ نکتہ پر وی چہرہ

آرای زبان اوری - سید شاہ عبدالخالق قادری - متخلص مطلق

نیک نہاد و خوش آئین باد

قطع

چو صاحبزادہ ماکتخدا شد
سنش جان و دل خلق شاگوی
بمحق نون و یاسین و تبارک
مگر گفت این شادی مبارک

ولہ قطعہ صفتی

تری عمدہ شادی کے افضال سے
سن کا دم جلوہ کھسا یہ خلق
برائی زمانے کی امید ہی
بہم جلوہ ماہ و خورشید ہی

ولہ مستنوی

بیا ای خامہ اعجاز پرواز
کہ شد دور کہن از کہنگی دور
زمین از عیش چون مستان فنا وہ
شگفتہ ہر طرف بستان عیش است
ز جوش نوبھار اندر چین گل
باب و رنگ رخشان غنچہ پر شاخ
می و مطرب بہم یک جاست امروز
ز عیش کتخدائی جہا انداز
بہج خسرو دوران سخن ساز
جہان بانو بنو شاہی ست سرور
فلک از مہ کلاہ کج نہادہ
پہر جانب سرو سامان عیش است
غی کتخدا می در پیرین گل
ز گل سرو چہر اغان گشتہ پر شاخ
دگر گردون بکام ماست امروز
طرب گشت دگر گرم بازار

توصیف رسم بری

دور و یہ چون بھارا کینہ بستند
صفت گلزار زو بر رسم بستند

زهر سوان گلستان پراز گل
 نه شادی از بهارش در خزان
 ندیده صدمه گلچین گل او
 گلش از خار و امان راز مانده
 در شادی بشکفته همچون دل مشا
 چمن از رشک او در خاک خفته
 خزان نگرفته کار گلشن تنگ
 خس و خار خندان ز و پاک رفته
 خزان گر بر گل و گلشن تا زو
 ز بس چشمتی میریش که بی سوز
 ربودی دل بد انسان باغ آئین
 دو جانب تخته های گل به راه
 رآب و رنگ آن باغ خندان
 شکفته گلشن نازک ادانی
 تو گویی بسچو گل بس با مرادی
 بدانسان غلبه نقاره بر شد
 ببح ساخن از دست و دل کوب
 لوای کرنا عیبی نفس بد
 بیان سان در جهان افتاده زو شور

بر گل گرفت آئین تجلیل
 یک آئین بگذرد چارموسم
 چو زلف یار و لکش سنبلی او
 چو گلبن با بگل نخلش مانده
 نه از آب استیاج او رانه ایباد
 ز بهر حسنی درو گلهاش گفته
 بهارش جاودان با نیک تنگ
 گلش بی منت بادی شکفته
 نه بر حیده گلش هم رنگ بازو
 دمانده شاخ گل با هم یکروز
 که قرطاس از مضامین می رنگین
 خرامان اندر روش ساخنو شاه
 نموده عالمی را گل بد امان
 بدوش عالمی بگرفت جانی
 چمن بسرزند از جوش شادی
 که گوش آسمان زان صدمه کر شد
 زبان حسن کور که نو کردی از چوب
 که زود لهای مرده زنده می شد
 که می حبت از طرب بهرام در گور

در توصیف رسم گشت

<p> بچام ماه پر کن آفتاب که تابش آفتاب سایه روز است که در برج حمل وارد شرف صد که صبح از چاک و امان قیس گشته رسید از صد و عای روز این شب نگارم حالت این لیل یکدست جناب عمده الدوله بهادر چو زلف و لبران دلکش نهادی چو نور دیده نهان در سیاه ز دراز دعوی به روزی خویش زمین را چون فلک کرد زخشان نموده زلف شب را چون رخ روز صف اندر صف قطار اندر قطاری در خشان اختر و نباله دار چو نور مردمک در پرده محسوس چو نور چشم کیسان جای کرده از ان آتش برو گلزار استگات زمین بر سرخ طعن از صد زبان زد نوگونی بر سرخ از عکس زمین فروخت </p>	<p> بیای ساقی مهر و شتاب شب مهتاب آن جلوه روز است نجومش غیرت آن مهر باشد چنین شب دیده لیلی ندیده نخواهی یافت ساقی همچین شب بگردان از می شادی مراست در آن شب کردش گشت نفاخر شبیه چون مردمک روشن سوادی کشوده صد در فیض الهی فروع او قدم بگذاشته پیش ز صبح قنادیل در خشان به روشمهای جلوه اندر چو انجم انجم زد پر بهاری ز قدیل چمن هر سو بهار ضمیمای شمع کافوری بغا نوس به پرده اندرون بیرون ز پرده خلیل گردد ز نظاره اش سفت فروغش شعاع نور آتچنان زد ز هر سو زم بس در بزم می سوخت </p>
---	--

الا ای مطرب خوشگو نوائی
 دم عیبی بر آراز حبیب آواز
 برقص آید دم چون مغلّس از گنج
 طوائفهای رقص از نغمه سازی
 بهم عیبی بدم یوسف به اطوار
 جبین لوجی درواز رنگ غازه
 دو چشم مست شان پیمانے
 بگمکه ناوک زن و مرثگان سنان زن
 غرض هر یک ز سر تا پا بلائے
 ز نور پنجهارشان چو خورشید
 ز مشعلها هزاران پنجه بر راه
 ز مشعل من که عالی بس شکر فست
 زمین را مشعل آن سان دُرشان کرد
 برومه از ضیاء کے دست یابد
 جهان زن روشنی از بس بر افروخت
 کجائے ای پری زاد گل اندام
 که نوک خامه چون مشقب شود تیز
 بیان سان بشکفم تا در ننگنجم
 چو شد آرایش شب گشت کامل

که دارد سپینه مسوزان هوائے
 لبی خندان و خلق زنده می ساز
 صریر خامه ام گرد و نو اسخ
 فکنده هر طرف وستان درازی
 ز لب زنده کن و از چشم بیمار
 رقم های شهیدان تازه تازه
 جهان با ساغر هستی پر از وی
 کمنده کاکل شان طوق گردن
 بر آه عاشق غارت نامی
 بر آمد صبح لاکن صبح امید
 عیان چون پنجه مهر و سحر گاه
 بنور ماه صد انگشت حرف است
 در آرزو شعله بر صد زبان کرد
 فروغش پنجه خورشید تا بد
 که شب چون دو در مشعل همین خست
 می آتش لبی سی ریزه جام
 چو نیسان کلک من گرد و گهر ریز
 چو گل در پیرهن دیگر ننگنجم
 سوکے پر آید شاه راول

<p> چهره پیره خیره زو چشم جهان بین بشاخ گل گل دستار بنها و ز سر سحی فزودش حسن دیگر از ان گل گلشنی را بهره ور کرد از و یک فزوه از مه تابا به از و تا بان هزاران صبح امید که شمع سر ز فانوسی بر آرد که ساعد موجب کرم بود که ماهی غوطه زود بحسب سیاب ز چین استین بر دست قوربار بهارستان حسین زور و نمائی چمن در روی خیابان و خیابان ز قامت یک قیامت پروا من چو مهر پیرانه از ناله بر لبست چو خسته گردمه گردید رخشان بزرگ ضرب او بجز بر بود جواب کار باز و بند خوشتر مکین مهر سیتش سر نمانده جهان گرد و بر شنی و لدل خلیست </p>	<p> مخت از صیره کرد آغاز تن زمین ز صیره چهره رازنگ و کرداد چو شگفت آن گل دستار بر سر چو گل پس خلعت رنگین بر بر کرد گر بیان مطلع نور الهی چه مطلع مطلع انوار جا و دید ببار استین از دست دارد در افشان دستش از دریا نه کم بود نمودی استین و ساعد از تاب بهاران موج از رحمت نمودار بچینش دیده چون گلچین فدائے زه امن جامه اش گلپهسا ابدان گل نظاره را و امانش ما من که از لگنتان گرد کم لبست نگردش آن میان بند در افشان کناری موج در یای ظفر بود بیا ز لبست آن خورشید خاور که بروی نقش اعظم بود کهنه نگاه را و با سینه تیز گاسی </p>
---	---

مرصع از زرو گوهر سرا پا
 قمر سیریکه گر بر کاوه آید
 ز نقشش ستم که افتد و تک دو دو
 درخشان زین به پشت باد پائی
 ز زین آن شیر دل ز انسان نماید
 نمودی شاه بر زین در نظاره
 ز زین و باد پا آمد و گر باد
 به ساقی می من مست باویم
 ز کرم طبع من تا نیز گردد
 ز من تا وصف شبازی آید
 زهر سو گرم تا زان پر و شش
 ز آتش گلشنی بر سمت چیده
 شکفته به طرف گلزاری از گل
 ازین شادی بهار آن گونه زد و خوش
 بر آن گلهای شباز خوش رنگ
 همه از سوز دل با ناله و ساز
 خیال آتش گل سوخت زان سان
 گل گلبن علم زان گونه افراخت
 خموش ای خلق تا که مدح سازی

به پیشش کند برق و باد را پا
 بیک تک آسمان را طی نماید
 بر آید از فلک هر شب مد نو
 چراغی بود روشن بر هواست
 که مهری از اسد تابان بر آید
 چو در برج شرف فرخ ستاره
 روان تخت سلیمان بر رخ باد
 ازین آتش بزنی آب برویم
 قلم بر صفحه ام گل بریز گردد
 خلیل کلکم آتش گل نماید
 چو گل بازان به بازیه های آتش
 سمندر وارد در آتش خزیده
 گلش از آتش وازد و بسبیل
 که آتش گشت از عشرت چمن پوش
 ز با آنها ببلان سیر آهنگ
 بگل چون لبلس از هر سو به پرواز
 که گل می بختی همه ناله شان
 که گردون نه طبق زین خم من اینا شست
 درین بیدای نامید چه تازی

حرف الدال

طبع از وقت محمد حسین کلام پسندیدہ۔ صندیل سینه مضامین برگزیدہ۔ برای جوہر
نہاد۔ دیبی پرشاد۔ برجت آرام باد۔

قطعه سبزی

ای عمدہ امیران ہوامی نور چشم حسان بکرات کیا پہلوان بکرات میں تھک کر سران
دولت ہی تجھ پہ نازان بگھر تیرے شوکت و شان تجھ کو بغض نردان کہ یہ سلطنت ملی ہی
شادی کا تیری چرچا کیونکر نہ ہو سب کجا بکرت نو شاہ بن سراپا بکرت محفل میں جب تو آیا بکرت
خوشید محفل سکا بکرت سال نیک و زیبا بکرت دل نے خوشی سے بولا بکرت یہ بغض کا ملی ہی بکرت

حرف اللال

طبع از موج دریا سے رزانت۔ فوارہ حوض ذکاوت۔ صاحب طبع فراست
قرین سید درویش علی متخلص ذہین۔ تیز مزاج و تبحر مزاج باد

قطعه

صیت شاد ہی عمدہ الدولہ
سالش از روی انبساط مرا
از زمین تا فلک رسائی کرد
گفت ما نطفہ کہ کتخانی کرد

حرف الراء

طبع از سخن گوی شیرین بیان۔ دقیقہ رس کتہ وان۔ چہرہ آرای کلام موزون
رونق افزای تازگی مضمون۔ بہار گلشن فصاحت و بلاغت۔ نسیم حسن کلمات
و مناسبت۔ سر و جو یار فہم و ذکا غلام محمد الدین خان متخلص بہ رجا فروغ
حسین تہذیب صفات و ضیائی چشم گیس کلمات باد۔

قطعه

بطفیل محمد عربی	رسم شادی است افضل و عمدہ
خوش کنش از سر کرم دل گفت	حسن شادی عمده الدولہ

ولہ رباعی

بر غنچه رفیق تست مستی پر زر	بر بحر لطف تو چو کان گوهر
ای منبع جو چون نایم و صفت	من هر چه گویم تو از ان بالا تر

ولہ نظم

از شام کفر گشته دل کلمہ سیاه	در تیرگی است رونق سلام چون نگاه
از صبح لطف خاص عطا سازج و تخت	ای ربی العظیم بشاہ عظیم جاہ

ولہ قصیدہ ہندی

تکر کے جب دینے منہرہ مجھ کو دکھلا لگا	بنگیا سایہ مرا آئینہ طہیت نما
دیکھ کر گندم نمائی جو فروشتی فلک	گردشیں امام کو سجھائی میں نے آسما
وڑھ بھر الم کا جب دل خواص ہی	باد بان مژگان ہی کشتی چشم تلی نا خدا
جسم کا پیدہ کوہر سو کھینچتا ہی اضطرار	معدن سیاب کیر واسطے ہی گہر یا
جب کپ عسرت کی شدت ہو گئی حد فرزون	تب مرا حجاب عیسیٰ منکر نے نسخہ کہا
ای ہی تشخص اب بجان و مان کیجے گذر	ہمیشہ شیدی جس جا کا ہر اوسنے گدا
شام نکبت کیون نہ صبح سعید ہوگی بدل	پنچہ شمس و قمری جس گلہ دست و ما
دل نے سنکر زردہ جان بخش کہہ اٹھا دین	بوریا اپنا ہمیں اب ہو گیا غافل سہا
پس اسی دم و لو گئے کیا ہی فیط شوق میں	حسب تمہ مطلع بے ساختہ موزون ہوا

بسمِ عالی کیا نگینِ عرش پر لکھا گیا
 ایک اخلاق کے گزار کا لکھتے ہی وصف
 جسمِ الاهی سے باہر گلستانِ باغِ حلم
 ہی بن ہوئے منور میں مہتابان کا نور
 کس طرح ہووے ثنائے مدبر و مرثم
 سابعِ صہبائے عشرت کیوں انگھوں کو کہوں
 کہیا دل درمیانِ عارض کے بینی دکھ کر
 میں نے چاہا بینی دابر و کا پھر دل سے مثال
 مصحفِ رخسار کے خط کا کروں کیونکر بیان
 کیوں نہوں کہ تم میں زندہ میر پر زمرہ جو اس
 کس طرح وصفِ لب و دندانِ رقم میں اب کروں
 مرثم ہوتے ہی اوصافِ چہرے سب سن
 کب طرح اسکندر و رستم کو ہم سچے کہوں
 بچہ کف جو سے بنان سے کیا عیان بکدیت
 سینہ بے کینہ والا کی لکھوں کیا صفت
 مجھ سے کیونکر عدل و نصفت کی صفت ہو تم
 چوٹی اب فیل کی ہوتی ہی ہر دم کھیل
 اس قدر باغِ زمانے میں ہی رنگِ عدل
 رزگد میں دکھ کر شمشیرِ خونِ آشام کو

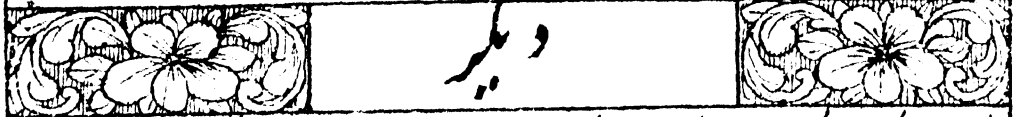
ہو گیا کرسی نشین کی تمھارے نام کا
 بن گیا سایہ ہمارے گلک کا یا بجا
 قدِ عالی ہی تمھارا سروِ بستان و فنا
 اور سر ہی حسین آئینہ اہل عصفا
 نور کے سور پہ بسمِ اللہ کا تے لکھا
 مست کیسے ہی و عالمِ صا و در چشم کا
 مدہ ہی نگشتِ اعجازِ شہ ہر دوسرا
 شمع کا فوری درونِ طاق کعبہ رکھ کہا
 ترجمہ ہی سورہ یوسف کا یا ہی نور کا
 آپ کے لب سے ہی پیدا موجِ آب بقا
 سرِ سرِ لالہ کے گل میں گل کیا ہی موتیا
 رتہ یوسف مری انگھوں کی پتلی کو ملا
 طاقت و زورِ اللہ ہی تمھیں حق نے دیا
 موجِ اعجازِ دریا سے کرم کا ما چرا
 انج لطفِ مصطفیٰ ہی مخزنِ فضلِ خدا
 نیشِ سلطانِ سینہ کا مقرر کھڑا
 اور کتان کے واسطے صابون بنا ہی ماہ کا
 چاک کاسے سے بھی ہو سکتی نہیں گل کی قبا
 چشمِ حیرت کیوں نہ ہو جو ہر تیغِ قضا

ہستی و چالاکی گلگون کی ہو کیونکہ صفت
 نئے میں عکس اور سایہ گرے گرفتار
 شش بہت کے سیکر کون تابی از حستی
 نمان نوان کرم کی کس طرح و صحت لکھوں
 لہجہ سخن و کلام جھٹلے طرقت و زوہب
 و صفت لکھنے سے قلم میرا بنے کیونکہ نہ برق
 ہی ہو بجا و ماوا کے سلمانان ہر
 عالم غربت میں کیونکیسی رہتی ہی رنج
 بار غرض و حرج کی افراط اور تفریط سے
 لکھ سکے شہی بہین ہر فکر رنج و ہر سے
 روز افزون آفتاب عمر و دولت آپکا
 حق تعالیٰ کے کوئی فرزند ایسا نامور
 اور انکے دشمن مخلص نا پر ای الہ
 ای رجا اک مقطع تاریخ پر مطلع ہو اور
 اللہ اللہ رسم شادی کے چمن کا گل کھلا
 چو طرف گلبانگ عشرت خیز جب ہونے لگی
 و جہین مانے لگی جوش می عشرت کی دھوم
 بزنگہ کا نصف لکھنا چاہتے ہی یک قلم
 دل نے بولاسن خوشی کے کر سہرے ادا کو دو

ق

شک سے سرگرد کو جسکی سمجھتی ہی صبا
 حکم تو سن کو اگر ہو جاوے اسدم جست کا
 لکھ دمان سے سایہ بھجان ہو نہیں سکتا جدا
 مہر و مہ کو جس حکمہ رتبہ نمکدان کا ملا
 شرق سے تا غرب ہی خوان کرم و آپکا
 ہی مہر نوناخن پامارہ کامل نقشیں پا
 ذات عالی کے سوا ہی کون راحم دوسرا
 اب طن کو اپنے ہم پہنچیں تمھیں تے دعا
 قید سے بدتر ہوئی مجھکو مری ظلمت ہرا
 کر دیا جو فلک کے بار نے سہکو دوتا
 فیض بخشے پر ہر اک کے حسب مدعا
 عادل و راحم ہوا لکھ و بخت اقلیم کا
 رات دن بھرتی رہے جو فلک کی آسیا
 و مبدم حسب مضامین سیکر و ن ہو وین فدا
 جلوہ گر عالم میں جو ن نور محمد مصطفیٰ
 غنچہ مضمون گل دل سے شگفتہ ہو گیا
 قلقل منیا کی ناسے کلک کے اگر صدا
 مژدہ عشرت سر پر کلک سے حاصل ہوا
 لطف ایسا عمدۃ الدولہ کی شادی میں بنا

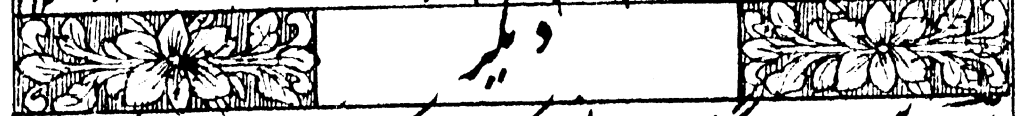
روز افزون عشق جاوید تو کجاست حصول	سیر به هو و سایه حق پشت پر شکل کشتا
ای رجا لازم نہیں ہی طول گوئی اب تجھ	حاجب آب کتے ہیں کہ بس بت ہلا



طبع از طغرای مشور سخن طرازی - نقش سیما ی انشا پر دازی - حسن افروز شاہان
 نکات پسند چہرہ آرامی عروسان کنایات نزاکت پیوند ششہرہ شہرہ اشقیات
 تازہ مظہر آثار استعارات بی اندازہ - سحاب دریا بار عرت و مرتبت عظیم -
 میرزا وحیم اللہ متخلص بہ رحیم - جوہر حسام نازک خیالی لمعہ برق خوش مقالی باو

قطعہ

از سر و غ شاد می سر نداو	شد منور جسد در بار عظیم
سال این تنویر عظیم از دم	طبع روشن گفت انوار عظیم



طبع از آب و تاب گوہر سخن - در یکتای بجز نکتہ دانی - واقف امر عقلید و تجربید
 غلام عبد الرشید - خرم و خورسند باد -

قطعہ سہندی

اس شادی میں در حضور اعلیٰ	گذرین بہت ای کریم تاریخ
پری پیہ عجب نوید یافت	اب کار دل عظیم تاریخ

ولہ قصیدہ سہندی

میں حمد و ثنائے شاہ غیور	جلدی اب جلو بس تحت حضور
بارگاہ عظیم ہی سند و	خلع و تورون کے خلق سب سرور

دیگر

دیگر

بارکاتہ حسنہ سے معمور	شادی نور اللہ خان بھادور کی
صاف لکھون تو ہو کتاب سرور	روشنی حق سادی ریسانہ
صدقہ بگتھہ اسے پر نور	ہو عنایت بہ ہر سر و کعبہ

دیگر



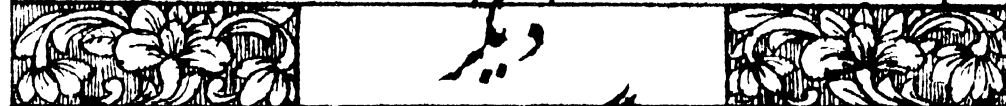
دیگر

طبع زاد مہر ہمس بند قیاس - ذکی الطبع نکتہ شناس - دقائق آگاہ محمد
 رحمة اللہ - شاد کام و نیک انجام باد

قطع

شود شادمانی ز شادی زیادہ	بحق تبارک بخاوند ما
دلہ بی سر و شمنش گفت سال	کہ شادی مبارک بخاوند ما

دیگر



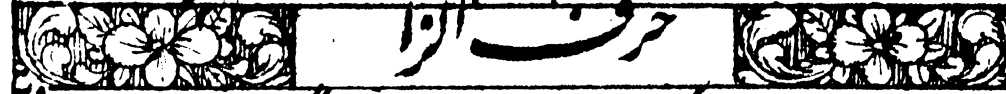
دیگر

طبع زاد مقبول ارباب سخن - برگزیدہ اصحاب علم و فن - فراست انما
 سید حسن رضا منظور اہل کمال باد

قطع

شادی مبارک با نیت و فر	الوان نعمت معموم اکثر
مسعود و مقرون باد ہمیشہ	ہاتف بگفتارین دوا ختر

ز



حرف الزا

طبع زاد مظہر اشرفیات نکتہ جوئی - مورد تجلیات مدح گوئی - صدقہ مناظر آرا
 مظاہر - محمد زین الدین - متخلص بزائر - خوش گو و خوش خباد

قطع

درین ایام زین شاد و تی عمده	عجب جشنی بعالم گشت برپا
چو سالش خواستم از روی بخت	سروش جشن شادی خوب گفتا

س

حرف سین

طبع از آبر و بخشش گلشن صداقت - پیره افروز گلبن حکمت - مزاج دامن سخن گوئی نبض
 نکته سنجی - دشوار پسند وقت گزین - حکیم سعد الدین متخلص به سعادت
 امتزاج بخش اخلاط شیرین مقالی باد

قطعه

جناب عمده الدوله بیاور که خدا گردید	مبار جلوه آرای جهان سازد ترا شاما
ز فرط شادمانی سال تار بخش سعد الدین	رئیسانه شده شادی ز لطف رب خرو گفتا

دیگر

دیگر

طبع از جلوس به فهم و ذکا - انیس شاد طبع رسا - حریف بزم بکر گمان - رودف
 ارباب مخالفت نشان - جلوه گر منصفه محبت و مخالفت - سید محمد
 به سرعت - نشاط افزای محافل اجاب و مسرت بخش مجالس شیخ و شاب باد

قطعه

محمد الله چه شادی کردش ایام عمده الدوله	کهی چشم زمانه هم ندیده چنین شادی
چو سرعت خواست تاریخ همایون کیمیک با	ز روی وجد گفتا شادی فرخنده آبادی

دیگر

طبع از لوح شهبیر سخن خوب - صفحه اظهار معانی مرغوب - سوانح نگار اقلید فصاحت
 متاع مطبوع بازار بلاغت نوک سنان غرنت و نگین سید عبدالستار سنین

رنگ افروز گار اختلاط و بهار افروز چمن نشاط باد -

قطعه

چونکه شادی عمده الدوله کرد	غنچه و بهار رنگ گل شگفت
سال شادی نشاط و ابتهاج	کدخدائی کدخدائی پس گفت

حرف ششین

طبع او سخن مستحبه فراست معنوی دل و دماغ ذکاوت - معالج اقسام اسقام
 کلام - صاحب مزاج زیرک و طبع فهام - تازگی بخش نازک خیالی - حلاوت افرا
 شیرین مقالی - برگزیده سخن سنجان معاصر - حکیم گداوش خان مخلص شاعر
 باعث تفریح طبع نکته سنجی - و موجب تقویت مزاج او پندی باد

قطعه

از کمال بخشش رب عظیم	کد خدا چون عمده الدوله گشت
گفت تاریخش بعد شادی دلم	عمده اسل دول نوشته گشت

او یک

طبع او جولان مزاج و تیز فکرت - عالی ذهن و جوان طبیعت - نکته فهم و دقیقه کزین -
 آبرو بخش کلام شیرین - یادگار جناب نجف - محمد صاد حسین مخلص شریف

برخوردار از محبت که در سعادت پیوند باد -

نثر که هر فقره اش ماده تاریخ است

به نیت نامه گوید برج جلال - کلدسته آداب لفریب بهار اطوار - نیت ذوق
 در عا گوین امیدوار باد - در اینو لاکه گلستان شادی جاودانی - آن گلستان چمنستان

ش

و بگیر

کامرانی - بے باجان فرسای خزان - مطلع انوار زربار است - عندلیب نرانه سنج
 این طبع مسیحا اعجاز - بزمره فرحت و سرور ابدی - زیب جهان و رشک هزار است
 باغبان سبط عالم - نهال پر نور وجود آن ابر کرم را - بار آور نوید مقاصد صوری
 و معنوی کناد - هوا خوانان را بجا میاے رسانا و - زیاده ازین چه عرض نماید
 مولف بنده نجف صادق حسین شریف -

وله غزل

چه شاد می چون محبت شوق او شد عام در لها بمشعل سوزی روی زمین داغ از دل می شد خوشا آن گوهر نوری که از بهر تماشایش عجب نبود شوند انجم چو صرف کار این شادی تیرغا خاطر محزون من صرف مسرت شد	زهی ای است این کز بهر او خاصت منظر لها بتایغ از غلظت نباشد هیچ حایلها ز بس قالب تپی شد حال بحر است ساحلها بکار کس درینجا بحر و کان بانیت حاصلها ز فیض عمده الدوله بهادرنیت مشکها
--	--

وله غزل

شهرت نظم شریفم چار سوست در مقام فهمم هر بهر جز و خویش ظاهر من پیه بمعنی برده است در سن شادی صاحبزاده ام عقل و فهم و هوش و شکرم گفت گیر	از تماشای من سخن را ابروست عقل من با عقل کل در گفتگوست باطنم در حسب ظاهر آرزوست کز زمین کنا اسمانش مدح گوست حب و بشک شادی سالوست
--	--

دیگر

طبع از او گل گلزار است کبریا - بلس شاخسار فهم و وفا - محبت گزین مروت آگین -

در چار سوستی که مفرد است عقل و فهم
 در مقام فهمم هر بهر جز و خویش
 ظاهر من پیه بمعنی برده است
 در سن شادی صاحبزاده ام
 عقل و فهم و هوش و شکرم گفت گیر

دیگر

مراود از میان نام حرف الف باشد
و عمدتاً کسی است که شاعر یا مدحی
ص

محمد شرف الدین متخلص به شرف - عزت انار و ذوی افتخار یار

قطع

بر آمد عده نوشاهی به محفل
تجمل یافت از وی صد تفاخر
عیان شد در میان نام سالتش
محمد نور الله خان به سادور

حرف الصاد

طبع از آرا نیده چهره سخن - پیرانیده گوش و گردن علم و فن - لائق حسین
بید محمد عبد الصمد - برگزیده بزم سخن طرازی و کلمه پردازی باد

قطع

چو شادی شهنزاده ما باشد
پیر عالمی شد سرت زیاده
سنتش چشم بد دور مالتف بن
بگفتا که شادی فرسخ نه ساد

حرف الضاد

طبع از فروغ کوب موزونیت کلام - ضیای اخیر حصول مراد - نور بخش سحر
واعظا - محمد ضیاء الدین متخلص به ضیا - روشن فکر و روشن فکر یار

قطع

چو کوشادی پر نور عمده الدوله
در فروغ طب بر رخ جهان بکشود
زمانه از لب خود سال عشرت افروزش
ضیای بهجت و لها گوش جان فرمود

حرف الطاء

طبع از سیاح مالک سخن پرائی - سایر سبائین مطلب ائنی - قانون دان سر و علم
ولیاقت - و وظیف مقامات فهم و فراست - رهنمای طائبان حسن یارب فکار آموز

ض

ط

سالکان کوئی طالب است محمد حمید الدین متخلص بہ طالب مسرت بخش محافل
اہل کمال و نشاط افزای مجمع ارباب قیل و قال باد۔

شاد سہندی باد ہوسرہ

ذروہ نور سے شادی کا ستارہ چمکا	اوج پریش قمر مجسم امارہ چمکا
جسکی پیشانی پہ قبائل کا تارہ چمکا	اُس سے اُٹھنے خورشید کا پارہ چمکا
زاکمہ درخانہ نواب زمان شد شادی	مید ہداز دل و جان خلق مبارکبادی

آج نہای رنگ رنگیلا نور اللہ میان
دولہ ہی نواب ہمارا نور اللہ میان

کے یہ نورے خورشید کا گھر روشن ہی	دل شب میں کہو کہیں سے پہہ قمر روشن ہی
کے پر تو سے پہہ فالو بس نظر روشن ہی	کے اب شمع سے پہہ خانہ و در روشن ہی
کیون نہیں روشن وہ کرے آج ریاست کا چراغ	اسکا ہر ذرہ بیان رکھتا ہی سورج کا دماغ

سے اسکے روشن ہی دولت کا چندر
ذرہ اسکا بکر نکلا سور ملندی پر

آج پہنائے ہیں عالم کو لباس زرمار	ذرتے ذرتے کو ملی خلعت خورشید نگار
گلابدن میں ہی بھری کاشن دولت کی ہمار	لوکھ کھاب کو ہی دیدہ زر گس ہمار
لال جوڑوں پہ نکالیشم جھستولی ہی	جسکی سرخی سے پہہ گردون شفق پہ بھولی ہی

عالم سب پھولے نہ سمائے رنگین دامن میں
گھر دیون کی شادی ہی جون لالہ کے بن میں

چتر سمانی کا جب رسم سما یوں آیا	شاہ چین ندر یہاں اطلب گلگون لایا
---------------------------------	----------------------------------

نصرت بخش محافل ارباب قیل و قال باد
مبارکبادی مبارکبادی مبارکبادی مبارکبادی
مبارکبادی مبارکبادی مبارکبادی مبارکبادی

لپ شیریں بھی یہ سفرے پہ عداوت پایا	جو کہ آیا سو وہ جی بھر کے مٹھانی کھایا
کیا بتا سہی کہ جون راہ گذر نکلا ہی	شکرستان کے تاشے کو قمر نکلا ہی

سفرے سے گرا اسکے مٹھا چوہ وہی تھی
رام بنے اسلام کی جی سے سیتا ستوتی

کیون نہ شادی کا محل آج ہوشاہی ایوان	جسکے مندوے کا نمونہ ہی حبابہر کا مکان
ریشک سے آج ہی فانوس فلک سرگردان	اور قندیل یہی گوہر ہر ہبم قربان
مہر بھی نور کا اسکے نہیں پایا انداز	جسکے مندوے کا ہوا چرخ برین با انداز

روشن روشن قندیلوں میں چلے جہ بلور
کہتے تھے پر دین و نریا مندوے کو کہ طور

ای صبا کون یہاں مجلس گلگون لایا	جا بجا بستریہ بو فلمون بچھوایا
فرش کرنے کو یہاں پسین کا فرش آیا	ہر حکمہ نقشہ فردوس برین دکھلایا
چاندنی چادر مہ کی پہ سلائی کسنے	فرش پر سنبھید بھائی کسنے

شامیانہ زرووزی باور چاندی کے دندے
کھول اڑائے والا بہ کی دولت کے بھندے

ناچتا اسہین تھن اندر کا اکھاڑا جہر	دھ خورشید بجانے لگی زہرہ رم کر
نازنین کوئی دکھاتی تھی کچھیں خم کر	لگی گانے کوئی دھرت میں سرگیم خم کر
از مہر ناز و اولف و جہان می قصد	بلکہ در محفل او جو رہبان می قصد

چنداجی کا سورج ٹیلیہ مانک ہی کھرمین
سونے کے سولاکھ ٹکے کی ساڑھی برمین

<p>مشکیان سپہ سبز پری نکلی ہی گلابین بدین ہر شاخ ہری نکلی ہی زر گل نذر سے مہر کا زرد پتا ہی</p>	<p>سج کیا دھوم سے نوشہ کی بری نکلی ہی مشکی جس سمت کو میو کی بھری نکلی ہی گو سے زرین ہی یہ میدان کا خبر لیتا ہی</p>
<p>چو گھر سے پر مشکی کا نظارہ تازہ ہی دیکھو لاجا وروی خوان میں زبر کا بیضی دیکھو</p>	
<p>گنج قارون کو زمین فرس کئی زیر قدم فوج انگریز و تار و عرب و ہند و جسم وین سپہ شکر صد عقدہ کشاے دولت</p>	<p>جب لگے ماتمی یہ اترنے کو گت کے پرچم رسم کے ساتھ تھے سولاکھ سے بڑھ کر عالم ان نشان بود شانی لوے دولت</p>
<p>کس پر مگر گھوڑے پر نوبت کے گور بہین فوج میں کالی تو پیوے گورے گورے بہین</p>	
<p>گل قرطاس سے آتی ہی یہاں بوچھن ہمہ تن دیدہ تماشے کو ہوا زکس بن ایک پتے پہ نگہبان میں ہزاروں بلبل</p>	<p>رسم کے ساتھ یہ کیسی ہی بہا رکشن کہیں لالہ ہی کہیں زکس و سنبل سوسن کس طرح اب یہ چمن دیکھ سکے خسرو گل</p>
<p>سرور وان کے گوک ری ہی قمری پاپات باو صبا چن چن کے ایشانی گیند کو ماتھے ماتھے</p>	
<p>یا کہ گلزار ارم میں وہ پری خانہ ہی پایہ زنجیر نظارہ دل دیوانہ ہی صورت تخت پری ہوش میں عیان کا رتھا</p>	<p>اس چمن میں جو وہ رفاص کا شانہ ہی مئی عشرت بھرا دید کا پیمانہ ہی دیکھ کر تخت روان روح پرستان کی آری</p>
<p>دیکھو ان میں کس کا سایہ باؤ کے اوپر ہی</p>	

تخت روان کندے پر لیکر راہ اندری	
آج شب گشت کو وہ نور نظر نکلا ہی	گویا نور شید فلک وقت سحر نکلا ہی
مشیک گنباہو تارون کو قمر نکلا ہی	جسکی دیدار کو دریا سے گہر نکلا ہی
شاہ بابو و چو باہی بہ مجوم مجسم	کثرت مشعل نشان خردم سازد گم
روشن سرھیان دیکھ چراغ طور ہوا چہ ان نور اللہ کے ساتھ عجب ہی نور کا سب زندا	
ہر سرھی پری عیان مشعل ایسا	جیسا کہ طور پہ سلگے ہی چراغ بیضا
ہی فتلے میں ملاروغن خورشید ضیا	یا بتا یا ہی کوئی مشعل حر پی ہما
شام سے صبح تک ماہ کو انکا رکیا	واہ کیا شعلہ بے دو و ہوان دھار کیا
نور اللہ کو دیکھ بھبو کا مشعل سب ملگائے سور و چند را اور تار سار سرھی اٹھائے	
آج نوشہ کے بدن میں ہی لباس زرتار	جامہ فتقی و طعت پر نقش و نگار
اور میں یہ گلو لو اوے شہوار کے مار	جن پہ سوار ہوا ابر کھربار نثار
شاہ نکلا ہی لگا کلنی شاہنشاہی	سر کی دستار پہی جیفہ والا جاہی
کیون نہیں چلے اوج پہ اقدم دو کا مارہ نکلا ہی ثانی منور جاہ ہو نور اللہ	
کیسے بہر کے یہاں پھول کھلے میں امشب	مثل شبنم کے قدم چوم رہے میں کوکب
بن گیا چال میں جیوں سر و خرامان امشب	پہنچا دلہن کے مکان تک تو ہوئی مہوم عجب
بیگمان لائے میں دلہن کو اٹھا کر درپر	پھول چاول میں ملا اسکے اڑائے کمر پر

<p>دھنگانہ لینے کو غلام احمد میانے زرین بھاری لال متن کا دو سالہ پلے</p>	
<p>جلوہ نورد کھایا رخ خورشید سحر رگنی شمس کی تقویم میں سہرہ کی نظر ہو گیا صبح سعادت میں نکاح نوشہ</p>	<p>آخر صبح بریں رات گزارے جب کہ اکیا جس گھری طالع میں عطارد کے قمر مثل قاضی فلک آگے بدرالدو</p>
<p>پھول اڑنے چاندھی کے ہرگز مکے سستی خرد مصری لوٹ آگے مفتی یا مفتی</p>	
<p>کوہ شادی کا گیا گوش فلک تک آواز سر سے ہاتک ہوئی مشاطہ عجب ہر افزار تخت طاؤس میں بٹھلائی نوشہ کو بہن</p>	<p>کے جلوے کی ہوئی آج پہ نوبت آغاز دیر تک جلوہ شادی کے ہو کار و نیاز جب کمر اٹھکے تو پھینکی ہی کوئی دام رسن</p>
<p>ہر ہر یکم آگے بڑھ کر کہتی تھی آداب سامنے مسند ڈال کے بیٹے بیٹھے تھے نواب</p>	
<p>چھوڑ جنت کو جسے دیکھنے آدم آیا برین مرغ سحری باغ ارم کو پایا بال پرواز کو میں کے رگ نعل بانہ سے</p>	<p>رسم چو تھی کا بیان چھو کون مندو چھایا پھن کر پھول وہ دولت کا چمن دکھلایا کیون اس باغ میں سیلاب کو سنبھلایا</p>
<p>گلشن گلشن دل کے سارے غنچے پوکے پھول جیتے تھے ساتھ چھری کے پیتوں پر چنول</p>	
<p>ساتھ نوشاہ سہ بس شکر شامہ ہی جس میں خورشید شب و روز کا دیوانہ ہی</p>	<p>آج کیا دھوم پیر رسم و سزا آج نظارے میں مہ دول پر خانہ ہی</p>

آج ہندول میں کیا ثانی قیصر نکلا
گو یا آئینہ محل میں ہی سکندر نکلا

بچتا یہ شادی کا طبل بخارہم ما ایران
بارترب تھی ساتھ نامی جب ورد رہا

وگرہ حق میں ہماری ہی ہی اب امید
عمر و اقبال بہہ نوشاہ کی ہر دم ہو مزید
فضل سے حق کے ہمیشہ رہے ہوتی یہ دید
اور اس طرح پہنچتی ہی رہے ہکو نو دید
برکشن باد ابد سایہ غوث اعظم
زانکہ در سایہ او پردہ پناہی عالم

گیتی میں سکھ میں سے اکادوت آباد
دکھ میں ہم سوگی بن کر دشمن ہونا شاد

طبع ہی باغ سخن گل ہی تو صنوں لکین
کیون نہ طالب کو اڑھا وہ وہ دولہ زرتین
صبح دم در پہ کھسے اگل خورشید حسین
بر میں میر سے ہی ہمار گل فردوس بن بین
میر خانے کو کہا یوں گل گلزار نسیم
یک بیک آپ ہوا جلوہ ناماہ اعظم

فصل ہماری باندھی میر دامن کو دامن
سینے میں کیا طالب ہی بہ جنت کا گلشن

حرف الظا

طبع زاد واقف اسرار خندہ روئی - کاشف استار بذلہ کوئی - نظریف الطبع نزاکت
آگاہ محمد ظہور اللہ متخلص بہ ظہور منظور ارباب سرور باد

قطع

جو اس سنہ شادی پر ہم جلوہ پیوست
نو شتم سال آن ہر تہہ شتم
ز شعیان بسیت او مفتہم کج شنبہ
ہزار و دوسد و ہفتاد و ہشتہم

ظ

حرف لعین

طبعاً اور خور و ارسادات اطوارہ عزیز القدرِ حجب نہ کردار سخن پر و از باخبرت۔
 محمد خواجہ پادشاہ متخلص عبرت۔ اطلال اللہ تعالیٰ عمرہ و ازاد قدو

بیت ہندی شہریاری شادی

شادان ہو و دستو کرداب شکر گزاری
 شادی محل میں شادی کی ہوتی ہی تیار

ولہ بیت ہندی ہمدین معنی

نہ کچھ ہر خود میں ساکنان شہر نے اصلاً
 تکلف بقدر پہ شان و شوکت کروا دیا

ولہ بیت ہندی ہمدین معنی

یہ وہ سرکاری جس سے جان کو ہی ہو گا
 یہ وہ درباری کہتی ہی جسکو خلق دربار

ولہ بیت ہندی ہمدین معنی

یاد وہ شادی ایسی ہو گی
 نہوی اور نہ ویسی ہو گی

ولہ بیت ہندی در توصیف شادی

کیون ایسی شادی سے ہون شاد عالم
 سر انجام عمدہ ہی آمادہ ہر دم

ولہ بیت ہندی در توصیف شامیانہ

یہ شامیانہ وہی ہے شام جسکو دیکھ
 مغرب سے ماہتاب نکلا جائے

ولہ بیت ہندی

نر و تازہ ہی بوستانِ طرب
 شگفتہ گلِ عیش ہی روز و شب

ولہ بیت ہندی

تا فلک پہنچای اوازہ طبلِ شادی
 زہرہ و شتری تے میں مبارکبادی

ع

اشعار و بیانیہ
 بطریقِ بیاد
 نمونہ شدہ ہے

ولہ بیت ہندی	
ہر چیز فزون کی ہی مفقود	سب قسم کی نعمتیں ہیں موجود
ولہ بیت ہندی	
یہہ ترک یہہ کرو نہ یہہ شان ای دل	ہر کومت دیکھے یہہ نور مخمل دیکھے
ولہ بیت ہندی	
پری کا ہوشی سے ہی یہہ دیکھو طوبہ کری	بری کا لطف کہوں کیا میں عقل سے ہی بری
ولہ قطعہ ہندی	
شگفتہ چمن سہم سانچو کا ہی	لایان ہیں ہر سمت گل کاربان
شکاف سے باہری ہر طرف	دو طرفہ ہیں کیا طرفہ تیاربان
ولہ قطعہ ہندی	
تری برات کی ہی ہقدر منور زات	شب برات کو جس سے برات نور ملی
جلو کے ساتھ چمن کی بہاری سنگ	شگفتہ ہو گیا گلزار آرزو سے ولی
ولہ قطعہ ہندی	
عالم نور ہی عالم پہ خوشی کی ہی برت	جلوہ گر جلوے کا کیا روز دل افروز ہوا
کیا عجبی جو تصدق ہو شب و زلفک	جلوہ آرامہ و خورشید ہو ہیں یک جا
ولہ بیت ہندی	
جس وقت اٹھا بہر کیا نور کہوں نہہکا	گو یا ابھی بدلی سے جہتاب نکل آیا
ولہ قطعہ ہندی	
کیا رتبہ تباہی ہی ہر کار سا کرنے	پہنچا یا ہرگز جانب پیغام فرمندی

جب چاند سلامی کو نکلا وہ خورخاور	مہ دیکھ بجالایا آواب خداوندی
ولہ قطعہ ہندی	
بنایا کتھرا تھک خود جون	اسی آئین پر امی ذی فضیلت
تری اولاد کی دکھاو شادی	پہی ہی آرزو سے جان عبرت
ولہ قطعہ ہندی	
نور اللہ کا ہر سوہی کروں کیا جرات	مان بجالاتا ہوں آواب مبارک بادی
عمرگان در دولت پہی کہتے ہیں بکار	ایسی فیاض کسو کی نہیں ہوگی شادی
ولہ قطعہ ہندی	
پہ شادی روز شب دکھاو شادی	دعا دیتے ہی سب فستان ہن
رکھے بانی شادی کو حق آباد	پھر ایسی شادیاں ہوتی کہان ہن
بمہر رہے شادان ہر ماہ	فلک جب تلک پہ لکھن شان ہن
لکھے تعریف کیا شادی کی عبرت	بدل اہل سخن سب مدح خوان ہن
ولہ قطعہ ہندی	
پہ جشن و خوشی ہوں بسا زوار	پہی ہی عامیری لیل و نہار
چکنا رہے طالع یا وری	مہ و مہر میں جب تلک برقرار
ولہ بیت ہندی	
بار و بار باغ نسا طرے	مازہ تر گلشن نشا طرے
ولہ قطعہ ہندی	
جراتا ہی پہی التجب امیری	عمدہ لوگون میں نام ہو تیرا

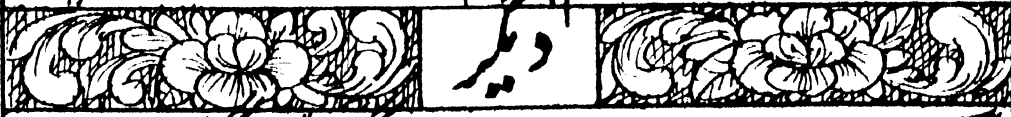
پن محمد جو نور اللہ کے لئے صدقے سے کام ہو تیرا

ولہ قطعہ ہندی

جشن شادی کا فیض ہی پیہ تری
از سبز بہجت اس شاشت کا
شادمان اک جهان ہی فی الحال
کہا دل خوب جشن شادی سال

ولہ قطعہ

ز فیض جلوہ شاد کے والا
نڈاز آسمان عبرت بگو شرم
زمانہ عقد بست از عیش و میجد
مبارک شادی مخدومی آمد



دیگر

طبع از دہلی خوشنوی سخن سنجی - طوطی شیریں گفتار بارخ کوئی - چہرہ افروز
نیکیوں صنایع مرغوب - حلیہ بخش خوبان بدایع خوش اسلوب - مظہر صفات کاملی
حاجی سید محمد علی - مقبول اہل کمال و منظور ارباب شیریں مقال باؤ

نشر

الحمد لله المجید الاعظم - والصلوة والسلام علی سعید الاکرم - این تواریخ
ہدیہ بلب گل گزار ہو خواہی حاجی سید محمد علی

مصرع ہندی

ہیمنت اہتہاج شادی ہو

ولہ بیت

باہن بی وہم و کستریوری
عدۃ الدولہ بہادر سوری

ولہ قطعہ

کچھ

ز شادی غنچه دلہا شگفتہ شود آقا مبارک چتر گفتم	چو رسم چتر طس اللہ باشد سن آن رسم چرخ سایہ گستر
ولہ غزل ہندی کہ ہر مصرعش ماوہ تاریخ است	
برائی جان کی خوشش امید ہے کہ حکم خوشی سے ہمیں عید ہے چو رمضان فلک پہ نہا سید ہے ہم جلوہ ماہ و خورشید ہے	بفضل محی چار سو دید ہے ہو او ولہ شہزادہ بانسویں چو شادان خور و ماہ یک جا ہوئے سر شادمانی سنگلو کہا
ولہ قطعہ	
بزرگ غنچہا گل گل شگفتہ سپاہ خوب نعمت سال گفتم	دل ناوان و دانابر اومیت چو دید آن خوان ابرہمیت چرخ
ولہ قطعہ ہندی	
طعام پسندیدہ کیا خوب ہے سن سال بولا یہ مرغوب ہے	ضیافت میں شادی نوشاہ کی ہو اول جو خوش کھا کے کھانے نفس
ولہ رباعی ہندی	
صحرا کو جو دیکھو تو گلستان ہو جا پہمیش کہہ رشک پرستان ہو جا	صحر تو بہار چمنستان ہو جا ہو جائیں اگر جمع پر پر و محبوب
ولہ قطعہ ہندی	
ہوئے سب اقربای و خویش خرم مبارک مہمنت شادی ہو ہر دم	کئی جب عمدۃ الدولہ نے شادی سن اسکا کہد یاد دل نے خوشی سے

وله قطعہ مندی

افراط خوشی کے ہو کیونچ شیفٹہ دل	فصل خدا شادی کیا خوب جلوہ گری
شب برات یارب دن عید ہو کہا دل	سال جلوس میں جاہ تو خوش و مین ہو

وله قطعہ

دُرِ یکتای مد عا سقتم	گر حدیثم پسند نہ مانے
صلبہ بخششی مرا سنش گفتم	چون بسنجیدی از دُر اقبال

دیگر

طبع از نبالِ روضہ فصاحت - شاخِ دووہ بلاغت - ذکاوت و ستگاہ
سید محمد عبداللہ - کامیاب طبع رسا باد

قطعہ

بگلزارِ ولہا گلِ عیشِ شکفت	بجہ اللہ سالارِ ماکر و جشنی
خیمی جشنِ شادی سنش ماتم گفتم	ز بس رعبِ محلِ سرخو دگلتدہ

دیگر

طبع از کسہ افزای شاد کامی - سر بلند خوش کلامی - کامیاب خرد مندی
محکم علی - خرم و خندان باد

قطعہ

گشہ شاداب عمدۃ الدولہ	شایرش شد بقصرِ شادی محل
یعنی نواب عمدۃ الدولہ	گفت ماتم کہ کہ خدا گر دید

دیگر

۶۲۹
۱۲۷۸

دیگر

دیگر

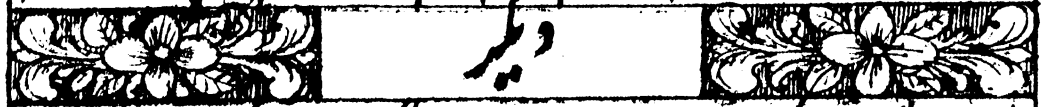
دیگر

طبع او خلاصه کتاب دانش نتیجہ نسخہ پیش - مورد الطاف کریم
میں محمد عظیم معظّم و کرم باد۔

قطعہ

چونوش شد تو ای شہزادہ ما بحق نون و یاسین و تبارک
سین شادی دل و جانم کمر ر بہم گفتند این شادی مبارک

دیگر



طبع او در قلم لومہ ذکا - طراز صحیفہ ذہین سا - یگانہ محض نیکو مقامی -
میر محمد علی فائز خوش طالی باد

قطعہ مہندی

ز رہی پانہ فقط وصف شادی تیرے شال و خلعت کوئی یا کوئی دور کے ہالے
لکھتے جاتے ہیں شب و روز قروت و اس لکھون کیا وصف تیری شادی کا ای میر عظیم

ولہ قطعہ مہندی

ای معدن غنایت شادی کی تیری دولت اک خلق شادمان ہی ہو کیوں نہ دل مراد
باغ جہان عجب تک ہر سبز کے تجھ کو رت عظیم ہر دم با جاہ و دولت آباد

دیگر



طبع او اب بیخ طلاقت لسان رنگ وی اداسی بان بومی گل سخن پروری
حاجی میر عباس علی مقبول علی عباس باد

قطعہ

چان شاہزادہ کہ ہرات جنگ است بفضل خدا کتبہ دانی نمود

زبی جشن شادی که از سفیر آن
ز راه ارادت بعد شوق دل
فلک گفت تا بخش از روی عهد

در کامرانی بعالم کشود
بی سال آن فکر کردیم زود
مه و شتری وصل با هم نمود

حرف تحسین

طبع او آهوی صحرائی نازک خیالی شیرین است مقالی - رهبر و طریق محبت و فتوی
سید عبدالغفور مختصن عزت - مودت قرین غمگین باد -

قطعه

جشن شادمانی عمده الدوله
از لب خویش سال آن دل من

و در بر جان شادمانی
مظهر آب اطمانی نمود

حرف اصف

طبع او غمزه کحل کامرانی - میوه باغ سخنرانی - حمیده خصال با سعادت شیدگان
در سال آن مختصن در وقت یک غمی تنگ اطوار باد

بصدستان عظیمی می نور افشان
بیارک بودی که به عشق کمال

قطعه هندی

بیا یا کتیله کتیله کتیله
ز روی جشن شادمانی با عشق غیب

خوشی ز کجا و پی عجب کج چو لاجون ترا
نصیب بگن و آید که بیدار

حرف هندی

کلیت شادمانی کج کل به کج بی بیار
ز جشن شادمانی وقت چشم دوراب

بوی مثل چمن سبزه و امن کسار

غ

ف

من پوچھا جس سے بساں خوشی و فرحت کا
 ہی اسکی شادی کا یہ نور اب بعض اہل
 عرض وہ فخر جان مہر اسمانِ عظیم
 سنا اگر چہ ہی باقی میں جشنِ نو شاہ
 کہوں میں غائب شادی کو کیوں نہ باعِ مہر
 وہ بوٹہ دار ہر اک جاگوشِ قالین ہی
 کہیں بلور کی قدیمیں اور کہیں فانوس
 نے میں رشکِ رخ زلف شانِ باہ و شان
 وہ لولیاں ہیں کہ مشک سے اسے اپنی
 کوئی ستارہ نہیں اور کوئی سلالِ ابو
 شفق نہ چرخ یہ سمجھو کوزح کل ہی یہ کچھ
 یہہ بچن ہی عطردار بوسے عجب و مشک
 یہ وہ ہی جشنِ کب طبعِ طبعِ زروسم
 شبِ خاک کی ہو کس رنگ مجھ سے رنگینی
 کہوں خاک کی سواری کا رنگ میں کس رنگ
 ری کے رسم کی تعریف مجھ سے کیوں ہو اور
 یہ کچھ تھی جشن سے شب گشت بہار کہ کل
 بساں مہر میں فیضانِ آسمانِ شان پر
 صدائے نوبتِ شانانہ اسقدر دلکش

بعد خوشی لگا کرنے وہ مجھ سے یوں اظہار
 کچھ کے نام یہ ہیں عسک گان مہر تار
 کیا ہی شادی کا سامان سقد رتیار
 پر اسکو پہنچے نہ یہہ دست رس کھنوز بہار
 کہ بہتر از خط و قال تان ہی نقش و نگار
 جدھر نظر کریں اس سمت ہی کجا گلزار
 بساں بخشیم افلاک ہو نہ حکما شمار
 و نور نور چراغان سے ہر در و دیوار
 لے آویں ان کو خوشیوں کے آسمانِ آوار
 کوئی ہی حور لقا اور کوئی بری نصار
 گلے میں ہر فلک کے بھی ہی گلاب کار
 کرے ہی ان کے در یوزہ و جانِ نسیم و بہار
 تار کرنے میں جو رشید و ماہ لیل و نہار
 کہ ایک دست چہر تاجِ محمد و ملازم
 چمن میں چھٹی گل افشانِ عینی با دیوار
 بری ہی عقلم سے میری ہوں میں لہانِ حجار
 جہان میں کہیں بھولا تھا اک نیا گلزار
 پین کے خلعت میں کوا یکسر سردار
 کہ ہو میں بس و طوطی بہر آج جان کے تار

<p>نخل مو باغ ارم کی چھپی ہی جس سے بہار جدم نظر کریں او دھر چمن چمن گلزار کہیں ہی سر و صنوبر کہیں درخت نار ہوا بھارو ہوا پر فلک تلک دشوار برسم جلوہ ہوا جب و تخت زریہ سوار فلک کے آئی ہو مشاہد شستری بیکار زمین کو جھاگ بھگے کہ ہی عجب بہار کہ جب کا ہونہ محاسب کے فہم سے بھی شمار حریر و طلسم و دیباہی خوش فاش ہزار پراز جو ابر رنگین و گوہر شہسوار کریں سے مہر کے چاہے خراج تھا بہار نظیر جیکا نہیں تا بہ چین و روم و تار پری نقاہی مع تخت حردول سے نار نہ پہنچے چیز ہی حشید کا لے زہار پہہ دونوں جوں وہ دلچسپ خوشی بجان ہی نار و عاسے نیر نہ پای ستر باند و قار کہ تا سخن مر اچھو لا پھلا ہو مثل بہار</p>	<p>میں کس زبان سے کروں اب بیان اگر ایش ہزار رنگ کے گل اور ہزار شکل کے نخل کہیں ہی تختہ نرگس کہیں کنول روشن ہجوم نور سے پرما زنا فرشتوں کو میں کیا کہوں وہ نزاکت زبان ہی میری لال او اسے رسم کو جلوے کی نیک عت میں دیکھے کہوں کے قصر فلک کو روم ملک زبیکہ جلوہ نما ہی ہمیشہ شانہ تمام ساز ظلال کا روضہ زمین پالان ہزار درج کہ بیچ کو کب ان چند کہوں زانی سوار می کے طور کا کیا طور وہ کج نگاہ ہی ہر ہر غلام شک ہال بنا وہ تخت عروسی کہ دیکھ کر حکو اور اسے جلوہ فگن کہ شامیا نہ ہی بیان عشرت و پیش اس کے آگے کہوں میں کہ سے ہی ختم بیان وقت اس قصید کو رہے بگوشن ہستی ہمیشہ نام ترا</p>
--	--

حرف الفاف

طہر از ز او پیر کریں جو کہیں گوشہ نشین دشت اوضاع متین عزمند و عظمت پیوند

قطعه

چشم باشد بنور رحمت جنت	جلوه گر شد چو شادی پر نور
اختر دل شهاب عشرت گفت	سال تاریخ نور پیرایش

حرف المیم

طبعزاد عقده کشای بندش سخن - حلال مشکلات دقایق علم و فن حسند آرای
 امارت و نامداری - رونق افزای ثروت و کامگاری - شهسوار میدان جلالت
 نقش و نگار ایوان رزانت - صفای آئینه صاف دل - ضیای باصرو یگانگی عزیز
 الوجود - مقبول الودود - صاحب کمالات موفور - حافظ صدق و اسلام
 خان مختص مشهور - ذات مجسم الاخلاق - مصدر شفاق و شهرة آفاق باد

قصیده ہندی

مطلع لکھون میں ایسا جو ہو پرخیا و نور	اب ہاتھ میں قلم ہی سے شاخ نخل طور
برسید شہو بہ نگین و باسور	اللہ کی شان نور محمد ہی جلوہ گر
خورشید و ماہ کو تری پر تو سے ہی ظہور	ای آفتاب پرچ سخا مہر جہجہ فخر
بر بھراستیاج کرین سہیل میں عبور	جو ہو دین تیری کشتی فیاضی پر سوار
گردن پہی سنازون کی جہان با نور	عرب و عجم میں اس دومان کا
او صاف تیرے سنتے ہی بس دل کو ہو سرو	تیری عطا کی دعوم ہی از شرق تا بجز
کیسان روان میں نور سے نزدیکے دور	انہار فیض تیری اس تسلیم ہند میں
ما تھون میں لیکے کہتے ہیں اخیل اور زبور	حیران و ننگ سے کے پیوہ و نصاری سب
سر کو بھکا کے کان بکرتا ترے حضور	کر زندہ ہوتا ماتم طافی تو اس گھڑی

علم و جیاد عقل و فراست کے بیچ تو
 جو میر عدل تیرا نظر رکھے عدل پر
 اس زور پر ہی تیری عدالت کا رنگ فہنگ
 بے باک ہو دشت میں کیسا ہی غل مخامین
 خرس و پنگ کاؤ و غزال اور گرگ و میش
 دست ادب کو باندھ کے باسخت تمام
 جل جائے خس اگر شہر سنگ سے کہیں
 گفتار تیری بحر بلاغت ہی ای بیغ
 لاوے کبھو جو صید کبوتر پہ تو خیال
 دشت سے تیری دشت میں تیرا پنگ کا
 خانی کا رب ہی تری اس رب عیان
 دیکھیں جو تیری جرات جنگ و بہاوری
 شمشیر بیک و شمش کو تو چمکاؤ گر کبھو
 روہن تنوں پہ صاف چلے یوں نبرد میں
 اشجع کہوں نگیوں تجھے ای رسم زمان
 سر کے نیل ہو گا و زمین کے ہوزیر پا
 ای شہسوار عصر مرا شہب قلم
 تو سن وہ زبیر ان ہی پری چہرہ شکہ
 بلجائے ننگ جو باگ تو ہو چرخ پر سوار

لاریب بے عدل ہی بے شک ہلا کسور
 کب نظم و نسق میں رہے ہر کام کے فتور
 آپس میں ملے رہتے ہیں خوش حال مار و مور
 اہو کو چشم قہر سے دیکھے نہ شیر گھور
 بازو ہما کبوتر و شاہین اور سمور
 حاضر ہوں اک جگہ جو ترا حکم ہو صد و
 لے آوے گا وہ کوہ کو دیوان میں بزور
 معنی پر رکھے دھیان تو مطلب ہی دور
 شاہین کی آنکھ سے کرے پرواز پل میں نور
 دل پانی پانی ہووے کلبیا ہو چور چور
 جو خواب میں سووہ چونک اٹھے بالضرور
 شہد ہوں اس زمانے میں کہلائے جسور
 ہوزر نگہ میں صاعقہ طور کا ظہور
 جیسے ہوا کو کاٹے ہی تیغ پر طیور
 شہاب تیرے آگے ہی مثل ضعیف مور
 تیرے سے جنگ کرے گر کوئی شعور
 مطلع ثنائے اسپ میں لکھے ہی اب بزور
 جسکی حلن میں باؤ میں فرہ نہیں حضور
 پھلے رہے تیرا فی یہ پہنچے ہی کستی دور

جلدی کو اسکی باؤ بہادی نہ پاسکے
 دیکھے جاوٹ اسکے اگر چار پاؤں کی
 وہ تیز پاتڑی پہ پہا سبک خلم
 شب گشت کو سوار جو شب دیر پر تو ہو
 دیکھے اسکو کیوں نہ صورت موسیٰ سو غش چہا
 مطلع شہانہ پرچہ وہ دبیر تسلیم بیان
 ای نوہال مانع بچل کے باسرو
 جان و دل سے زیور و پوشاک پر رے
 اس تیرے منجے خانے کے فریش و فروش کو
 خورشید و شمع تارے ہیں نور رات دن
 رکھے قدم چاہتا تو اس پر بجز و شان
 سنتے ہی رعد بھولے گرج اپنی جرج پر
 دل ابر کا پھٹے ہی جگر برق کا گھٹے
 کیا ذکر بھول پان کا عطر و گلاب کا
 خان طعام کی ترے سونگھے جو بوبہ بین
 بن تھمن کے ناچتی ہیں پر زار و روبرو
 ہنرم رقص گاتی جو بین دھرت و خیال
 تیور بدل کے شیشہ دل کو ہر ایک کے
 سنج و سفید جہاز جو قندیل کے ہیں بھیان

گلگون پہ وہ سواری میں جن برق باصبا
 حسرت دل غزال ختن کا ہو چور چور
 پہنچے نہ جسکی گرد کو مان صرصر سحر
 اقبال بولے نصیر من اللہ باسرو
 تو شہسوار نور سا تو سن وہ شکل نور
 اک دھوم مہر جا کا ہو تھیں کا ہو شو
 شادی رچی ہی تیری جو دکشن دیو
 محل و گہر تارہوں کھد ہو مہ کا نور
 حیران بن کے دیکھے ہی طاؤس گھور گھور
 تک دیکھ تیری سب زریں کی آرزین قور
 بسم اللہ فتح بولے اوبک کھرے ہو دو
 توبت کی دھوم دھام کو اور شور شن طنبو
 نقارون کی دھمک ہیں وہ ترے کاسکے سو
 دسترہ نعمتوں کا ہی افراط سے وفور
 مان رہیں کی مٹی بھی کلمہ پڑھے ضرور
 بچتے ہیں ساز کے ہر انداز و باسرو
 وہ اہل رقص جنگو کہ ہی حسن کا غور
 تھوکر سے مار مار کے کرتی ہیں جو چور
 کتب لاسے دیکھنے کی مہر انکو گھور

خود اہل اہتمام میں اور اہتمام پر
 خدام تیری شاہی کے اس کاروبار میں
 نیز احباب عمدہ دولہ ہی ذی چشم
 رتبہ ہی تیرا کیا کہوں ہم رتبہ فلک
 محتاج احتیاج سے مستغنی کیوں نہیں
 سائل یہ گھر پرے جو نگاہ کرم تری
 جو بار پاوے مجلس عالی میں ایک بار
 علمان تہنیت تجھے دینے کو آتے ہیں
 الطاف کی نظر سے جو اک بار دیکھے تو
 کعبے کی سمت ماتھہ اٹھا کر میں اب و عا
 اقبال و مال و عزت و اجلال کو ترے
 ہر دم حضور اقدس و اعلیٰ کے سایہ میں
 ہر آن عمر و دولت و اقبال میں تری
 آباد و شاد تو رہے اولاد و آل سے
 ہر آن تو کامران رہے آرام چین سے
 گھر میں تیرے خوشی سے قیام خوشی رہے
 خوشحال دوست ہوں تیرے بد حال ہو عدو
 مشہور و خوانون میں ہوں تیرے گھر کے میں

پاتے ہیں انتظام فریضے سے سب امور
 جوڑے ہیں کے پھرتے ہیں سکر می ہر دور
 نوابی تیرے نام یہ نازان بلا قصور
 حضرت عظیم جاہ کے دل کا تھی سرور
 دن رات گرم رہتے ہیں بھان مطبخ و تنور
 نزدیک دولت اسکے ہو نکبت اس کے دور
 گر ہو وہ بے شعور تو بن جاوے با شعور
 وہیں کو تہنیت تری دینے جا کے حور
 ہمسنگ لعل و درہم اشعر بالضرور
 کرتا ہوں تیرے حق میں یہ اللہ کے حضور
 جو دیکھنے کو چشم نجا میں ہو وہیں کور
 اشد کرتا تو رہے ہر شمت و سرور
 افزونی ہوتی ہو با جاہ و با و نور
 دنیا میں جب تک کہ رہیں بوجہ نیکو
 دل میں کسی نہج کا نہ خطرہ کرے خطو
 ہر آن ہر زمان ہر اک سال اور شہو
 دشمن کو رنج ہووے سے محبوب کی ہر روز
 پھبتا ہی جھک کر میں کروں خزا و غرور

طبع او چنانچه خاندان امارت شمع دو دمان ایات - آئینه سکن در دانش و فنش - آب تاب
 گوهر آفرینش - منور ساز کاشانه نظم کسری - طلسم کشای پرچانه نکته پروری -
 زیرک طبع جودت آثار - محمد عبدالصمد خان متخلص به ماہر - صدر نشین
 عظمت و مختاری و شرف گزین عزت و کامگاری باد

قطعه تاریخ استماع تیار می شادی

بفضل خدا یک در رسید	ز شادی عمده بشارت با
چو ماہر ز دل خواست تاریخ آن	رخوشامزوه شادی آمدند

وله قطعه تاریخ آغاز شادی

چو آغاز شادی عمده نمودی	جنابا بصد لطف در روز حسن
بفکر کنش بود ماہر یکایک	خوشایوم شادی گفتا دل من

وله قطعه تاریخ جشن شادی

چو جشن شادی عمده بعالم	بصد عیش و طرب کردید بر پا
سنش دل از سر پوشش دست	باہر ای خوش شادی گفتا

وله قطعه تاریخ کیفیت شادی

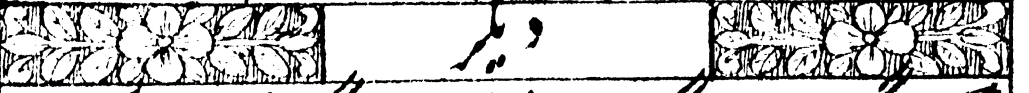
چنان عمده الدوله شادی نمود	دل خویش و بیگانه شد شادمان
بگفتا دل ماہر خیر خواه	خوش شادی نو بود سال آن

وله قطعه تاریخ اتمام شادی

عمده الدوله کرد چون شادی	شادمانی شد از دل با بخت
سال آن خواست ماہر از نائف	که خوش شادی جناب گفت

دولت نظم

بست بر روی جشن شادی رنگ	عمده الدوله صاحب اوزنگ
تاج جرات ربود جرات جنگ	گفت فی الحال سال آن ماهر



طبع اوزنگ فروزهره رنگین بیانی - آبرو بخش محیط گوهر فسانی - زبان آموز بزم
 لیاقت - زور اندوز بزم قابلیت - سخنور بے نظیر - نکته پرور دلپذیر -
 فصیح اللسان - بلیغ البیان - فضیلت و سعادت نمود - غلام دستگیر
 صدیقی متخلص به مسعود - مدار دایره بصیرت و مرکز حلقه خیرت باو

قصیده

میدار داز برای نثار تو ای کریم	ما دام شد ز نور خورشید آفتاب
نظم مدح تو ز سطور شعاع خواند	کرمای آنجسم سحری در بر آفتاب
رعشه یافتاد که چون دید بس ترا	والتور را همیشه نه از بر آفتاب
بهر نیر جام عشق تو دارد یکف دم	آراسته بز یور و از گوهر آفتاب
هر ذره گرم تاز فیوض تو گشته است	لازم گرفته شد تو در سر آفتاب
این بزم نوشههی که مزین بنور است	خادم شمار تو چه عجب شد گر آفتاب
بر خوان نعمت که چنان بین شد شب	مازان به بزم پسرخ بود اکثر آفتاب
ای صرخ فیض عمت تو بس بلند است	هم ماه سپهان سخن نور آفتاب
روشن نمود صورت تو شیخ نام تو	داند ترا همیشه گرم گستر آفتاب
	مالخط خان بیادرت از زیور آفتاب

کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران

<p>اعداد جمله حرف که چون اظهر آفتاب سالت رسد بدست چو روشن آفتاب سیارگان سپند شده مجمر آفتاب باتو بفض وجود بود خوگر آفتاب دارد به بارگاه عظیمش سر آفتاب تا نور جلوه بخش بود اندر آفتاب این تهنیت نوشت ترا از ز آفتاب بهر حسود تو بشود خنجر آفتاب</p>	<p>بس که هزار و دصد و هفتاد و هفت اند کن تعمیر بصورت آبادی مکان این طرفه لطف بین که پی چشم زخم تو مسعود دست خود بد عایش بلند کن در ظل بادشاه خلائی عظیم جاه شادان و مستمند باقبال و جاه باد نعمت فزون و خانه ات باد از خدا در حق و کتمان تو ساغر بود کف</p>
---	---

مخفی میباد که درین قصیده مدحیه از مطلع تا مصرع اول بیت دهم بطریق صنعت توشیح که عبارت
از گرفتن حرف اول هر مصرع باشد نام هایون مدوح معنی محمد نور الله خان
به باد و برمی آید و نیز از همان نام نامی به تعمیر یک عدد اعداد تاریخ شاد می مینت
آبادی مدوح معر که هزار و دصد و هفتاد و هشتادم بحر قادی است حاصل میشود و تعمیر
یک عدد از صورت آبادی مکان کرده شد

وله قطع

<p>دل عالم زنگ گل شکفت عجده شادی مینت شد شفت</p>	<p>گتخدا شد چو عمده الدوله در کنون سال آن مسعود</p>
--	---

وله قطع

<p>دو تی تو و بیج با جرس خانی شده حسن حسرت سال بس شادی لانی شده</p>	<p>غیرت مه عمده الدوله بهادر که چون عقد گوهرهای خشم نثارش از فلک</p>
---	--

بضامه نظر از باب فضل و کمال مخفی و محتجب مباد که ازین یک قطعه چهار تاریخ برمی آید
 دو بابت سن بحری قدسی و یک بابت سن عیسوی و یک بابت سن فصلی
 باین صنعت که از روی توشیح یعنی از اجتماع حروف اول هر چهار مصرع که غ ر ع ح
 باشد مشعر بر اعداد سن که هزار و دوصد و هفتاد و هشت بحری قدسی میشود. دوم
 از نصف مصرع چهارم نیز همین اعداد و سن مذکور برمی آید. سوم اعداد حروف اول
 آخر الفاظ اولین هر سه مصرع بالا که غ ر ع است و هم حرف اول
 مصرع چهارم ح با اعداد حروف آخر هر چهار مصرع ن ه ک ه جمع نمایند و حساب
 کنند سن عیسوی که که هزار و هشت صد و شصت و دو باشد مفهوم گردد. چهارم
 اعداد حروف اول هر سه مصرع بالا غ ر ع و حرف دوم لفظ سوم مصرع
 ثالث آ جمع کنند و حساب نمایند سن فصلی که که هزار و دوصد و هفتاد و یک باشد
 روشن گردد. و نیز از اجتماع بعض حروف هر چهار مصرع بموجب تشریح مندرجه ذیل ماه
 قمری شمسی فصلی برین میشود چنانکه حرف سیم لفظ پنجم مصرع دوم شش و حرف
 اول لفظ اول مصرع ثالث ع و لفظ سوم مصرع دوم با با حرف آخر مصرع اول که
 ن است ملحق نمایند ماه قمری که در آن ظهور کائناتی ممدوح شده روشن میگردد. علی بن
 القیاس حرف اول لفظ آخر مصرع ثالث ف و حرف آخر لفظ پنجم مصرع رابع می و حرف
 اول و آخر لفظ پنجم مصرع اول ب ر و حرف دوم و چهارم و هفتم لفظ دوم مصرع ثالث
 و ر می است جمع نمایند ماه شمسی است می رسد. پنجمان حرف اول لفظ دوم مصرع
 بالام و حرف اول لفظ چهارم مصرع مذکور آ و حرف آخر لفظ چهارم مصرع ثانی س
 با حرف آخر لفظ پنجم مصرع مذکور می ملحق نمایند و ملاحظه کنند ماه فصلی ظاهر می شود و پنجم

ولہ قطعہ

غرض نقشی عجب از گلک مسعود	برآمد از براسے یادگارے
بصفحاتِ جهان ثابت باشد	کہ ہستی رانبا شد اعتبارے

دیگر

دیگر

طبع زاد میرا عظیم تحقیق - کوکب منور تدقیق - غاور مہر سخن سنجی - مطلع قرآونبندی
 فروغِ پیشانی مضامین تازہ - خیالی چہرہ معانی باوا و اندازہ - منبع انوارِ لطافت
 پیری - مظہر آثارِ نکتہ انگیزی - افصح زمان - ابلغ دوران - واقف روز سلاست
 و تمانت - محمد بہاء الدین مخلص بہ مروت غازیہ بروی تہذیب
 و سہ منہ دیدہ تاویب باد۔

فقراست

ہو الغنی المہمین - ہمیش خوشی باد - گنہگار ادنیٰ نمکخوار - بندہ مروت شمار
 ۱۲۷۸ ۱۲۷۸ ۱۲۷۸

ولہ قطعہ ہندی

ای نور مہر شہت سب عمدگان دولت	چاہین نکسوت شادی تیری بھلا بھلائی
اس شکل ہی خوشی کو جرات کہ کہہ رہی ہے	ہفتم فلک کے اوپری مجھ کو اب رسانی
ایسا بنا بنا تو باشادی و شاشت	شادی محل پہ ہو قربان شادی آئی
کیون بہرہ ورنہ ہو و تجھ سے بھلا مروت	اس شادی کی بدولت شادان اچانک خدائی
پا میں شادی کاس تو بولانا تفس غیب	تاریخ کہ خدائی کیا خوب کتختائی

ولہ قصیدہ ہندی

مج میں تیرے قلم گرہوروان	حسرت و جرات کو بھولین شاعران
--------------------------	------------------------------

<p>دل ہی اک اہل جہان کا مدح خوان واری جاتی ہیں ترے پرشاد بیان آسمان کرتا ہی صدقے کہکشان لاکھوں جیتے ہیں دعائیں ہرزمان خندہ زن ہرنگ گل میں دستار نیک بد سب مدح خوان میں ایک سا ہمت و قدرت کا دل ہی آسمان دل نہ شادی رکھے دور ایک آن ہر ہر مصرع سے حرف اک ہی گمان نام و سال کد خدائی ہی عیان</p>	<p>میں لکھوں کیا وصف شادی کا تری نوشہ از فیض شہر دین ہی تو وہ روے انور پر ترے ای مہر فیض لالہ و گل دیکھ رخ کو پھول پھول ہیں عدو کے روز و شب نم چشم دل ایک میں و نصف نہیں تیرا فقط بجز افضال و کرم ہی تیری ذات از غایات خداوند عظیم رسم شادی کا جو ہو منظور سال لے زروے اوستادی دیکھئے</p>
--	---

درین قصیدہ از روی صنعت توشیح نام مبارک مدوح معز و اعدا و سال تاریخ
شادی مہمنت آبادی بہ تعمیم یک عدد کہ لفظ روے اوستادی بران دلالت
میکنند واضح می شود۔

ولہ مسدس ہندی معہ دو ہمز

<p>ہر بات مری دہی زبان نورستان ہی پھر ایسی بھلا ہوتی کہ شادی کہاں ہی یہ سب کرم ریت عظیم دوسراں</p>	<p>مدارس کے شہزادے کی شادی کا بیان ہی قربان بشارت ہی خمشی جلو گمان ہی جس شادی پہ دنیا کی ہر ک شادی فہا ہی</p>
--	---

گلشن میں دنیا کے دیکھے کون ہیں کچھ چین
نور اللہ کا تھا ہر ہر سو کیسا چہ دن بین

مطالعہ تصنیف حضرت علامہ مولانا
ابوبکر محمد شفیع صاحب مدظلہ العالی
بجانب مولانا محمد شفیع صاحب مدظلہ العالی
بجانب مولانا محمد شفیع صاحب مدظلہ العالی

وہ نامی ہی دل اسکا جو ہی نور الہی	عہد ہی امیرون میں عجب غیرت رہی
خورشید عنایات ہی شہزادوں کی شہیہ	روشن دل و صف رخ بدخواہ سیر ہی
تعریف لکھوں اسکی بہ جرات نہیں مجھکو	کس قدر سہرا ہوا سے قدرت نہیں مجھکو
خوشی مروت و الون کے ہو ہر دم دل میں	شاد رکھے تار و ز جہاز بے ولحاؤ دہن کو
ہوتی تھیں فیثا دیان کیا شادی محل میں	تھے ہندو مسلمان جہان کے سمجھی خوشتر
اس شادی کی دولت تھی خوشی خلق کے گھر گھر	خورشید تھا خوش دن کو تو شہنا و تھے غمتر
اس شادی کی رسموں کا ہو کونکر بھلا تعداد	مدراس کے سب راستے تھے رات دن آباد
لکھوں ہر اک شادی کی جو رسم و خوشی کا مال	زبان قلم کی ہو جائیگی ایک قلم اب لال
کیا شادی تھی کیا رنگ تھا کیا شور کیا جوم	کل شاہ تھے اس شادی کوئی تھا محروم
مداح و عیادت تھے بدخواہ تھے معنوم	شادان تھا جہان شام و سحر شام سے ماروم
دن رات پھرتے تھا فداؤں پتھی ہر رات	یوں کشتی تھی دن رات سمجھی خلق کی اوقات
عیش و خوشی کے مار بھلا کون کر نہیں دل بھر جا	ذکر اس ہی شادی کا تھا کل دنیا میں ہر جا
تھے رہتے آہستہ مدراس کے اس رنگ	دلسنگ کے پاؤں میں بھی آنا نہیں تھا سنگ
تھے اب نشان ہر گھڑی تھا کئی دوسنگ	اس طرح خاک رہتے تھے ابر بھی تھا ونگ
ملکوں کے تاشے کے لئے آتی تھی اک خلق	اس شادی کیا کیا نہ خوشی باقی تھی اک خلق
ہوتی تھی طہار جہان کے دل پر ایسی بہار	

غچہ و گل رنگشن میں مکرنگ ہو جی بہار	
گلانے کی صدا کا وز میں سنتی تھی ہر آن	لوہی فلک گلانے پہ سو دل سے تھی قربان
ہر ایک محلے میں شباشت کا تھا سامان	گل شادی محل کے در و دیوار تھے شادان
مکرنگ ہوا خواہوں کا دل غیرت گل تھا	مدرس میں ہر سمت اسی شادی کا غل تھا
فکر تھی ہر شکل کسو کے دل پر صبح و شام تورے جوڑے ایسے بٹے اور پاپہ انعام	
کیا رسم بری کی میں کہوں شان عزیزو	معلوم ہی وہ شوکت و شان ایک جہان کو
کی سونے کی تھیں مشکیان کی روپے کی ہر سو	اور مٹکیاں رنگین تھیں کئی جون گل خود رو
ان مٹکیوں کا بولوں حساب میں کہاں تک	اگر سکتی تھی خلق زیادہ تھیں یہاں تک
تھے کیسے شامیائے زرین کیسا تھا وہ نور زرین خواہن خلعت پر تھا صد قدمے سور	
شب کشت کا یہ رنگ تھا وہ شب تھی و تھا	منہہ روشنی سے رتر تھی کی روشن تھا فلک کا
دکھلاتی قنادیل تھیں تاروں کو تاشا	ہر کوچہ و بازار تھا اک رنگ اچالا
روشن بہ کچھ اس روشنی کے ماتھوں پر	تاند و خان صبح تلک چرخ میں تھا چرخ
فوج و جلوس اور ماہی مراتب میں دسترسار آتے تھے یوں مٹا نظر حون جگت ہوتا ہے	
سہرے کی چمک پر تھے فدا انجم تابان	دولہا تھا خورشید کرن میں تھا درخشان
اس شکل نبی کے گیا گھر وہ مہ ذی نشان	اور جلو کی کیا خوبی سناؤں میں ثنا خوان
برآوے نکیو نکر دل مشاطہ کی امید	تھے جلوہ کنان تخت پہ باہم مہ و خورشید

<p>رکھے قیامت تک خوشی سے اللہ مولانا خوب شادی محل میں لایا دو لکھا دلہن کو کیا خوب</p>	
<p>اس شادی کے صدقہ میں کئی مجھ سے ثنا خوان اس شادی کے صدقے سے جہاں اک ہو شادان اس شادی نے کی شاد بہت پر جوان کو</p>	<p>کی اپنی بھی اولاد کی شادی بصدار مان اس شادی سے خورسند ہو کتے دل و جان پر شادی ہزاروں خوشی دکھلائی جہاں کو</p>
<p>کیوں کیا اس دور میں ایسی ہو گی جلا شاد اس شادی کے فیض سے کتنی بڑی ہوئی تاز</p>	
<p>کیا بجز مروت ہی ہست ہزادہ عالم کیوں دور مروت سے نہون کر کا عالم وہ ماہ مروت سے خوش کون و مکان میں</p>	<p>کیوں مگر نہ مروت مروت کرے ہر دم کیوں اسکی مروت سے مروت نہ ہو خرم اک اسکی مروت کی نظر بس ہی جہاں میں</p>
<p>ہر و مروت خالق کی ہوا سپرہ سے زیاد ہر میں مروت سے اسکی دولت ہر دم شاد</p>	
	
<p>طبع زاد قدوہ محققان وزگار - زبدہ مدققان بلبلد گفتار - سر حلقہ بزم سخن سخن - یکتای رمز انان تاریخ نویسی - فراز مدہ لوای مراعات النظر - فروز ندہ سراج تلامذ دلپذیر گوہر گران بہا ہی خلق و مروت - سید بہاء الدین متخلص بہ محبت رنگ گل اتحاد و لبوی ریحان و داد باد -</p>	
<p>قطع</p>	
<p>زہی این بزم شادی عیش افروز</p>	<p>مبارک عقد و ساپتی جلوہ شب گشت</p>

دیگر

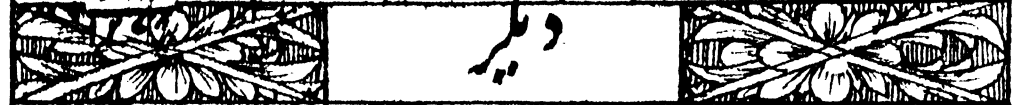
سنتش مفضول و از روی یک	نزار و دو صد و سبعین و هجده
------------------------	-----------------------------

قطعه

تا لیل و نهار بزم عیش است این مهر و مهر سپهر دولت این دورفت و بزم شادی نوشاه و عرس چشم بدو	تا نورش ز مهر پید آمد چو به برج عسرت افرا تا ریخ چنین نمود اشا باشند به بزم عیش آرا
---	--

دیگر

دیگر



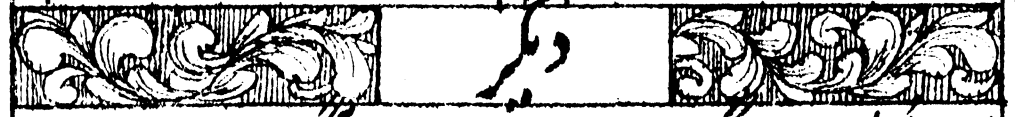
طبع از عالم علوم معقول و منقول - عادی و قایق فروع و اصول - واقف از سر
شریعت و طریقت - عارف رموز حقیقت و معرفت - عنوان کتاب تهذیب
اخلاق - مولوی سید شاه احمد قادری متخلص به مشتاق نهر انصاف
و حدیقه اعلی غت باد -

قطعه

چو گردید از فرط شان و تحمل سنتش گفت با تف بروی زمان	بعالم طرب ریز شادی عمده شده دولت انگیز شادی عمده
--	---

دیگر

دیگر



طبع از خم خمخانه سخن رنگین - باوۀ ابیغ معانی لطافت آگین - ساقی بزم خوش بیانی
سرشار صببای نکته دانی - قلقل معنای فکر تر دست - محمد حسین محی الدین
متخلص به مست جویش فصاحت باغت و خط جام سلامت و ممانت باو

قطعه

کتیخا شد چو عمده الدوله	عنی همیشه یک چمن گفت
سال اوست با ده عشرت	شادی مکرمت مبارک گفت



دیگر



دیگر

طبع او مصدر کمالات خوش گفتاری - منظر صفات نیکو کرداری رفوت دستگاو
 معلم بادشاه عزیز و لہای اہل کمال باد

قصیدہ

بمحمد باری عظیم - بخوشی باش دائم - نیاز مند و خوار و گنہگار

قطعه ہندی

محمد نور اللہ کے کرم سے	سبھی شادان جان میں عیدگان میں
یہ بہ جرات خیر خواہوں کو دی حق نے	نہیں بدخواہ زیر آسمان میں
تک خواران تری شادی کی دولت	برنگ گل ہمیشہ شادان میں
لکھے کیا غلام در گاہ انصاف	جہاں کے شاعران سب روح خوان میں
مگر ازر و سبحت کہتے تاریخ	زبے زخندہ شادی و کشتان میں



دیگر



دیگر

طبع او فروغ شمع و لاش و لگاہی - شعلہ فائزین فزرائلی نامتناہی - ضیای مشکلت
 فہم و ذکاسین مصطفیٰ - منور طبع و روشن مزاج باد -

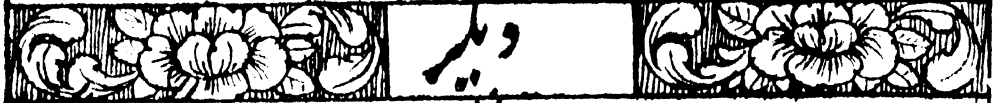
قطعه

رنگ شادی عمده الدولہ	جشن جمشید و ارگشت فخر
سال شادی او فلک گفتا	جلوہ ماہ و ششتری سیکر

وله قطع

یافت ترتیب خوش نغض خدا	کتبخ درانی عمده الہ ولہ
چشم بد و در دل گفت سکش	خوب گردید شادی عمدہ

دیگر

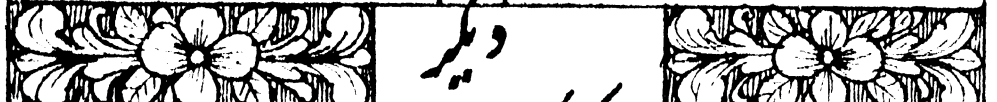


طبع او نو باوہ حدیقہ نازہ خیالی - نورس گلستان نادر مقالی - مازنی قدرت کرین
 غلام محی الدین - نازہ خیال نازہ گو باد -

قطعه بہت دی

تری نغض شادی عمدہ شوہر سبھی عہدگان	شجر خوشی کا ٹر طاگل خرمی کا پتا لگا
کیا فکر سال کا میں نے جب پنی جستجو ماروزو	وہ عین پیروش نے کہاں نظر سنا بنا

دیگر

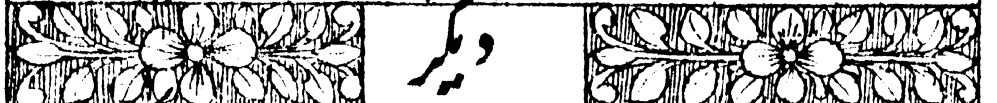


طبع او پر خور دار رحمت جان - نیک کردار سعادت نشان - لیاقت و شکاک
 محی الدین نادر شاہ - طول اللہ تعالیٰ عمرہ و قدرہ -

قطع

دوش دیدم چو حسن شاد سے تو	شادمانی نازہ شد ہوش
بود در فکر سال دل ناگاہ	شادی خوشی نو بگفت سروشاہ

دیگر



طبع او جامع صنایع عجیبہ - ماہر بدایع غریبہ - طراز نگارستان خصائل نیاہ
 مرتضیٰ حسن بیگ - نقش نگار کمال باوہ

قطع



ز نور شادیت ای مهر حشمت	برنگ گل و لم از بک بشگفت
ز روی بلب شادی و وقت	ز بی فرخنده شادی سال اوگفت

وله قطعه هندی

بجی رسول عظیم ای مه فیض	بناکیا بنایا سنج رت ناومی
هو شادی سے شادان دل اہل عشرت	خوشی لاوے شادی کہا سال شادی

حرف النون

طبعزاد فوارہ آبگیر حکمت و دانائی - گستاخ محفل سخن آرائی - ناظم کشور نکتہ پروری
سید شاہ نظام الدین قادری ہمہ گوش مزاجی باد

قطعه

شد چونو شاہ عمده الدولہ	از طفیل رسول رب کریم
مبدأ از دو اج گفت فلک	جلوہ گرماہ شد بنور عظیم

دیگر

طبعزاد تمیز پر تمیز - لیاقت آمیز - در تاریخ کوئی لطیفہ انگیز - سعادت منظر ہا ہر
سید پیو متخلص بہ ناور - طال اللہ تعالیٰ عمرہ و زاو قدرہ - کہ برای ہر یک رسمی
و قطعہ تاریخ ملی فارسی و یکی ہندی موزون ساختہ - و مانند کتابی بہ ترتیب
مغرب انہا پر دستہ - مورد تحسین نوشاہ ذی نوال و باعث آفرین اباب کمال گردیدہ

قطعه تاریخی تیاری شادی ہینت آبادی

تیاگشت چون عمدہ انجام	بجی نون ویا سین و تبارک
دل ناور سنش از دید گفتا	کہ این تیاری شادی مبارک

ن

دیگر

وله قطعہ ہندی	
سراج نام شادی عمدہ ہی ہر جا کہا سال نادر زور سے بشارت	بفضل نبی و بحق تبارک بہ شادی کی تیاری ہو و مبارک
وله قطعہ تارنج رسم چیز	
چیز پر عمدہ شد ایم زروی آسمان نادر سنش گفت	جہان را و امن امید شد کہ رسم چیز آن عالی بجا اور
وله قطعہ ہندی	
عجب پر لطف ہی رسم جس سے دل نادر کہا سال از سر انش	ہی شیرین کام ہر ادنی و اعلیٰ مبارک رسم چیز عالی اسکا
وله قطعہ تارنج رسم پلنگ پوش	
جہان نواز چو رسم پلنگ پوش شد گفت مش سن نادر بجز سہ رفت	ز فیض او شدہ ممنون دل صفا و کبار پلنگ پوش شد آرا نگاہ نیک اطوار
وله قطعہ ہندی	
عجب یہ رسم ہا یون ہی قابل توفیق تھا فکر سال کا دل کو مرے کہا توفیق	کہ جس سے ادنی و اعلیٰ ہو میں شیرین کام پلنگ پوشی رحمت فزائی گل انعام
وله قطعہ تارنج رسم ماگل	
زہے رسم ہا یون است یارب چہ سال عمدہ او گفت نادر	بکام دل طرب زان شد مشرف کہ رسم ماگل ان برج اشرف
وله قطعہ ہندی	

بجھ اٹھ ہوا رسم مبارک	کہ جس سے خرمی کیسے عیان ہی
سن اسکا طبع شاوان سے کہا دل	پہر رسم مانگل شاہ جہان ہی

ولہ قطعہ تارنج رسم سہاگ

ز نور تجھے رسم سہاگ	بگشتہ منور دل خاص و عام
چہ خوش گفت نادرسین نادرش	کہ رسم سہاگ است عشق و دم

ولہ قطعہ سہندی

عزیز و بہ زیبا عجب رسم ہی	گھلا جکی رونق سے شادی کجاگ
سن اسکا کہا کا میا ہی سے دل	عجب سب میں دشمن ہی رسم سہاگ

ولہ قطعہ تارنج رسم شہرت نوشی

بشریت نوشی نوشاہ ذی جاہ	دل عالم رنگ گل گفتہ
چہ نادرش کرسالش کرناؤ	کہ شہرت نوشی بھجت گفتہ

ولہ قطعہ سہندی

ہوا رسم شہرت شیرین دہان	ہر اک فرود بیگانہ و آشنا
کہا اسکا نادر نے کیا خوب سال	کہ یہ رسم شہرت پلائی ہوا

ولہ قطعہ تارنج رسم دت رنگا

زہی رنگ اور شکست من شدہ	چہ سوسن فلک دت درنا کسی
دلہ بے سراز سالش گفت	کہ شد رسم دت رنگا نام سی

ولہ قطعہ سہندی

رسم دت رنگا یہ جب پایا ہی نیب	کوڑوسن کی ابھی تک چشم ہی
-------------------------------	--------------------------

سر جھکایوں بسیل دل سن کہا	خوب زیب اور مسکی رسم ہی
از پر اسے میدان با صفا	رسم شالی کو فتن شد روٹا
سال او بے چشم بہت ازولا	شاید و فرمان کرور رسم دمن جوا
ولہ قطعہ ہندی	
یہ عجیب ہی دوستور رسم عجیب	کوٹنے سے دھان کے ظاہر ہوا
سن کہا بے فرق وہم اسکا پہر دل	خوب رسم دمن چوا صاور ہوا
ولہ قطعہ تارنج رسم رنگ	
شفق چون دید رسم رنگ عالی	بگشتہ زرد و با صد مجالت
سروش گفت سال ناداران	چہ رنگ خوشنما از روی جھڑت
ولہ قطعہ ہندی	
خوشی کو تھی خوشی کیا رواند	یہ رسم رنگ کی بولوں خوشی کیا
کیا دل نیکر سال اسکا تو ناتف	کہا خوش رنگ آقا سال اسکا
ولہ قطعہ تارنج رسم بری	
بری ز شادی محل چون برآمد از شوکت	بہار کو چہ و بر زن شدہ نظارہ فروش
چو خواستم ز دم سال آن ز روی او	بری خیر و عالم پناہ گفت سروش
ولہ قطعہ ہندی	
ہوی جلوہ گر جب یہ رسم بری	پرے ہو گئی دیکھہ عقل بری
بفضل نبی سال نا در کہا	کہ یہ زینت آ رہی رسم بری

وله قطعہ تاریخ رسم برات

چہ خوش برات مبارک تو برآمدہ باہر از وقت	ز فرط فیض و نوال کس دل خلا تو چو گل شکفتہ
بفکر تاریخ جو حیرت شدہ دم کس یک یاد	سر و شس سالش ز رو جرات بہار گشت دولہ

وله قطعہ رسم بدی

بصد کرد و فریب کہ رسم برات	بفضل خداوند عالم ہوا
سن اسکا سر و شس انے شب مجھے	بہ شب گشت زیاد و رسم کہا

وله قطعہ تاریخ رسم جلوہ

رسم جلوہ چو آمادہ گشت جرات	فرو و جلوہ فرانی جلوہ راجات
چہ خوش برآمدہ نادر سنش ز روی امید	بہار جلوہ نوشاہ جامع الحسنات

وله قطعہ رسم بدی

واہ جلوہ ہی کیا یہ جلوے کا	جلوہ بخشون کے منہہ کا غازہ ہی
سال نادر کہا ز روے قیاس	رسم جلوے کا عیش تازہ ہی

وله قطعہ تاریخ رسم چوٹھی

رسم شانانہ یافت زیت نو	ہست امروز خوشتر از نور و
گفت نادر سنش ز روے امید	بہ رسم چوٹھی آن بہار افروز

وله قطعہ رسم بدی

خوب ہی رسم فیض بخش ہی ہم	حاصل اپنے مراد ہی کی ہی
سال نادر نے یوں کہا اسکا	مطلع عیش رسم چوٹھی ہی

وله قطعہ تاریخ رسم گلشن

فلک در پاسه این نوشاه افاد	ز برت است دست باوقارش
زهی نادر سن او گفت نادر	که رسم گلکن زرین نگارش

وله قطعه هفتدی

بیه عجب رسم بی جهان افروز	مثل خورشید که مزین بی
سال نادر سے یون کہا تفت	بازی چرخ رسم گلکن بی

وله قطعه تارخ رسم جانده سلامی

ازین رسم مبارک دوستان	زهی بیدار شسته بخت خسته
سن این تازہ رسم محترم دل	ملاقات بہ نو خوب گفته

وله قطعه ہفتدی

بفضل حق تھیں شاہی رہنمائی	مُعین تھارا سد اسورہ تبارک ہو
تھا فکر سال کا نادر کتن کہا تفت	کہ رسم جانده سلامی تھیں مبارک ہو

وله قطعه تارخ رسم کلیوشی

چو گفت گلزار عیش و نشاط	شده شکای بلبل دل خلق خوش
بجز عین آفت سس از آگہ	مبارک بود رسم کلیوشی

وله قطعه ہفتدی

آج کلیوشی امیر جهان	پائی عالم میں شاد کامی قدر
تافت اسکا کہا بہ سن زینا	رسم کلیوشی ہی گرامی قدر

وله قطعه تارخ الصرام شادی

شادی عمدہ یافت چون نام	شادمان جان عمدگان شستہ
------------------------	------------------------

گفتش سال بس در دامن	شادی عمدہ بیگان گشته
---------------------	----------------------

وله قطعہ ہندی

دھوم شادی کی عجب شادی محل میں عین	خانہ شادی کی جس شادی ہی آبادی
جشن پر اناجھکا کہنے لگا سال اسکا	عمدۃ الدولہ بہادر کی ہی عمدہ شادی

وله قطعہ تاریخ جشن شادی

گفت جشن شادی عمدہ پر خوش	از گرجا کے خداوند علا
پیر تاریخش زرو سے پنجن	خوب جشن شادی از دل شد ندا

وله قطعہ ہندی

ہوا جلوہ گر جب کہ یہ جشن زیبا	بفضل خداوند حلاق قادر
عجب حسن سے نادر اسکا کہا سال	یہ بس عمدہ شادی کا ہی جشن نادر

وله قطعہ تاریخ ملاقات عید رمضان

از گرم عمدہ گشت جان شادمان	لطف و عنایت بوجہ مسافر مزید
سال ہمایون او خواست چنانہ زول	گفت شش از وہاب خوب ملاقات عید

وله قطعہ ہندی

کیا خوب عید کی یہی دھوم دھام ہے	ترہی آج اوج پر دید و شنید کا
شادی ہی مجھ کو پہر کہ سر جول ہی نہیں	بولا سروش دولہ ہی رمضان کی عید کا

وله قطعہ تاریخ مبارکبادی عیدِ اضحیٰ

بجرات عمدۃ الدولہ بہادر	چو گشتہ باد و صد فرود نق افزا
بگفتا سال نادر ہی شش و پنج	جہان پیا مبارک عیدِ اضحیٰ

ولہ قطعہ ہندی

بنی کے گھر بنا جب رونق افزا
ہوا جرات کا با صد حشمت و جاہ
کہا سن اکانا اور عاجزی سے
یہ بے شک عیدِ قربان کا ہی نوشاہ

ہر گاہ نظر ندرت پسند مولف شمع محفل سخن برین مجموعہ تواریخ مصنفہ نادرا افغان
فی السدیہ قطعات ذیل از زبان خادمہ اش و نظموں بناو

قطعہ از جانب لطف

زہی نکاشتہ مجموعہ تواریخ است
ز گلک نادرا با با طریقتہ دلکش
چہ لطف کرو چو دیدن براسہ لطف
کہ از دو جام تواریخ گفت تاریخش

ولہ قطعہ ہندی

بطرز ما زہ لطف بیکران سے
لکھین نادرا کے جت سب تواریخ
دور سے جو دت لطف سنسناوی
تواریخ دل آویزا کی تاریخ

حرف لہو

طبع از پروردہ اغوش سعادت - تربیت یافتہ دبستان لیاقت - فرست
دستگاہ - محمد ولی اللہ متخلص - ولا - کامران و کامیاب باو

قطعہ

نور شاد بی عمدة الدولہ
گر در روشن دل جانی مفت
سال آن حسن از سر دستور
منبع نور حسنہ میہا گفت

حرف الہا

طبع از شہسوار معرکہ سخن جزور از با سے میدان علم و فن - قدر انداز کمین کا ہفتا

سید اسد اللہ متخلص بہ ہمت۔ صف شکن رزمگاہِ فضیلت باد

قطعہ

ز شادی پُرانوارِ خاصِ عمدۃ الدولہ
سروشِ سخنِ سیاسانِ جنینِ شادی نور انگیز
بعالمِ منتشر گشتہ فروغِ عیش و عشرتہا
زر رویِ آسمانِ گفتا بود نورِ شاستہا



حرف الیا

طبعِ زاوِ سفینہ بحرِ گویائی۔ بادِ بانِ کشتیِ رسائی۔
لنگر اندازِ جزیرِ بندشِ مرغوب
محمد یعقوب متخلص بہ مین۔ ساحلِ گزینِ شہینِ مقالی باد

مثنوی ہندی بقبر پیاری شادی

مژدہ امی ساکنانِ ہند و دکن
ما تھ من شاخِ گلِ گاہی خامہ
ای صبا نامہ بر ہو میرے لئے
جا گلستانِ دہرین کی بار
زر کس چشمِ پاوگی جس جا
گر گل گویش تک گذر ہو ترا
ہوگی گھر گھر خوشی کی آبادی
جشنِ شادی کا پھولتہای چمن
ورقِ گل پہ لکھون ہون نامہ
پاے بندِ سفر ہو میرے لئے
کرہ پر اک خار بند کو گلزار
اسکو یہ نامہ طرب دکھلا
اسکو یہ مین کا پیام سنا
عمدۃ الدولہ کی ہی اب شادی

ولہ نظم ہندی

گلشن کو سواری جو یوں بادِ بہاری
سنتا ہوں کہ بوجاق کی اس گل سے بیٹا
کس گل کے لئے ہوتی ہے پیاری تیری
شادی محلِ اب ہو ویکار بازار تیری

ولہ قطعہ ہندی

<p>اس گلستان میں ہی اس سروروان کی اشیان اپنا اگر سایے میں اسکے ہو</p>	<p>طوق ہی ہیر سکلے جکی بستاری کا کیون بنو عموئی ہو مجھے قرلو سرداری کا</p>
---	--

ولہ قطعہ ہندی

<p>آی نورِ عمدگی تری شادی کے نور سے میر میر رشک سے تر ہے ہی چرخ پر</p>	<p>روشن ہر ایک گھر میں چراغ سرور ہی یون جلوہ گر زمین پشادی کا نور ہی</p>
--	--

ولہ قطعہ

<p>عہد شادی عمدۃ الدولہ یعنی از سر طیفیض این شادی کثرت روشنی چہ باید گفت خور و نوش و محافل رنگین آمد وقت رسمہای دوسو بخدار است ای زمانہ بگو ای صبا باز در ریاض جان این چہ دور است و این چہ ایام است چرخ زد دور ماولی این دور دور دوران دگر نخواہد دید سال این عہد نیک گفت مرو</p>	<p>خوشتر از عہد فیض و دارا شادمان است ادون اعلیٰ بر یک آئین شدہ صبح و سا نفس در قفس لولیان بر ادا چون بگلزار سیر باد صبا ایچنین جشن دیدہ تو کجا رسد موسم ایچنین اصلا جام عشرت رسیدہ ہر یک گوی سبقت ر بود از ہمہ تا ایچنین دور تا بد و رسما دور شادی میمنت پرا</p>
---	---

ولہ قطعہ ہندی

<p>عمدۃ الدولہ کی شادی ہی عجب</p>	<p>ایسا دیکھیگی نہ کتنی عمدہ جشن</p>
-----------------------------------	--------------------------------------

سال تاریخ اسکا کچھ نہیں نہیں
عہدہ نو بشر عہدہ شادی عہدہ حسن

ولہ قطعہ ہندی

عہدہ الدولہ کی جو شادی ہوگا
پھر نہ کوی دیکھیگا ایسا انتظام
سبر جھکا تاریخ بولا آسمان
ختم ہی شادی نہیں سہن کلام

خاتمہ الکتاب

خاتمہ

المتذلل لولہ تعالیٰ شانہ وعظیم برہانہ باوجود کلیت فرصت اندل
فرصت زمانہ جیت انجمن زمانہ شمع و برای شبستان جان چراغی بامیدی
روشن کروم کہ اگر وقتی روشن ملی را اتفاقا بوسیش گندی و بروی نظری افند
شاید کہ پرتوی از فروغ ہمیش نصیب بخت سیام شود و ظلمت شب پیدای
روزگارم بفضیلمای طالع پروزی مبدل کردو

قطعہ

چو این شمع محفل برافروختم
کہ روشن کند نام من در جہان
ز دل روشنی طبیعت بگفت
چراغ دکن سال تاریخ آن

الہی بافضل نامتسابی مہابی داران چراغ دو دمان والا جاہی را کہ این شمع
زبان آموز بفرغ نام نامیغ روشن است - در روشن دار بانوار کامیابی دل آن
روشن مزاج فضیلت بناہی را کہ پرتو توقع قبولش بوزنجش سر انجام ترتیب این بزم
نتایج انکار اہل سخن است

عبیت

بود دانش عمر و دولت زینتی
خدا بروی واد پر الطف شفقتی
کی دو شاہہ قطعات تواریخ تمام این سالہ سرور انگیز کہ بعضی انگرہم جہانہ

